



ده زکات روی خوب، ای خوب رو شرح جان شرحه شرحه بازگو

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۹۵)

چقدر مهم است که شما زکات روی خوب را می‌دهید، قانون جبران را رعایت می‌کنید. ما نمی‌توانیم چیزهایی که یاد می‌گیریم برای خودمان نگه داریم. درعین حال مواظب هم هستیم چیزی را به کسی تحمیل نکنیم. مثل سفره سیزده بدر غذایمان را می‌گذاریم وسط، هرکسی هرچه دوست دارد برمی‌دارد. نه این‌که تحمیل می‌کنیم به کسی و یا می‌رویم به قضاوت که بلد نیستی.

(پرویز شهبازی، برنامه گنج حضور شماره ۹۰۷)

■ ■ ■ متن کامل پیام‌های تلفنی برنامه شماره ۹۴۷ ■ ■ ■

سخت خوش است چشم تو و آن رخ کفشار تو
دوش چه خورده‌ای دلا؟ راست بگو به جان تو

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۵۲

لحرا: پرویز شهبازی

۱۴۰۱/۱۱/۰۵



برنامه ۹۴۷



PARVIZSHAHBAZI.COM

کتابخانه
کتابخانه



ردیف	پیام دهنده	صفحه
۱	قای عارف از اصفهان همراه با صحبت‌های آقای شهبازی	۴
۲	آقای محمدمهدی زارع از شیراز	۵
۳	خانم معصومه از تهران	۸
۴	صحبت‌های آقای شهبازی پیرامون شکرگزاری	۱۰
۵	خانم فاطمه از تهران	۱۱
۶	صحبت‌های آقای شهبازی پیرامون قانون جبران	۱۳
۷	آقای محمدرضا از استان فارس	۱۵
۸	صحبت‌های آقای شهبازی پیرامون معرفی کانال تلگرامی مدرسه عشق	۱۷
۹	خانم بیننده	۱۸
۱۰	صحبت‌های آقای شهبازی	۲۶
۱۱	خانم بیننده از مازندران، همراه با صحبت‌های آقای شهبازی	۲۷
-	♦ ♦ ♦ پایان بخش اول ♦ ♦ ♦	۳۰
۱۲	خانم اکرم از کرج همراه با صحبت‌های آقای شهبازی	۳۱
۱۳	صحبت‌های آقای شهبازی پیرامون رُوکو	۳۴
۱۴	خانم اکرم از تهران	۳۶
۱۵	صحبت‌های آقای شهبازی پیرامون تأثیر آموزه‌های مولانا بر سبک زندگی	۳۹
۱۶	خانم بیننده	۴۱
۱۷	صحبت‌های آقای شهبازی پیرامون مهربانی و سخت‌گیری	۴۵
۱۸	خانم مریم از فولادشهر اصفهان	۴۶
۱۹	آقای بیننده	۴۹
-	♦ ♦ ♦ پایان بخش دوم ♦ ♦ ♦	۵۱



۱- آقای عارف از اصفهان همراه با صحبت‌های آقای شهبازی پیرامون قانون جبران

آقای عارف: سلام استاد، عارف هستم از اصفهان تماس می‌گیرم.

آقای شهبازی: سلام علیکم، بله آقای عارف، خواهش می‌کنم بفرمایید.

آقای عارف: تماس گرفته بودم گفتید که دیگر کسانی که تماس نگرفتند تماس بگیرند. اگر می‌دانید قطع کنم.

آقای شهبازی: نه، نه، نه دیگر [خنده آقای شهبازی] شما تماس گرفتید، بفرمایید خواهش می‌کنم. برنامه را گوش کردید؟

آقای عارف: خدا قوت می‌گویم استاد، برنامه عالی بود، بله، بله.

آقای شهبازی: خیلی‌خب بفرمایید در خدمتتان هستیم.

آقای عارف: خیلی ممنون، بله البته قانون جبران را هم رعایت می‌کنم همیشه، چه مادی چه معنوی و نتیجه‌اش را دیدم. به‌خصوص مثلاً، بفرمایید چیزی می‌خواستید بگویند؟

آقای شهبازی: بله باید رعایت کنیم. بله می‌خواستم بگویم که در رعایت قانون جبران خیلی‌ها متأسفانه سهل‌انگاری می‌کنند، این به نفعشان تمام نخواهد شد. قانون جبران به شما کمک می‌کند، اصلاً هیچ ربطی به من ندارد. منتها من می‌دانم که قانون جبران را رعایت نکنید، قسمت مادی‌اش را رعایت نکنید و متعهد نشوید، چیزی از این برنامه نمی‌توانید ببرید و این است که هی اصرار کردیم، ولی متأسفانه عقل من‌ذهنی نمی‌گذارد دوستان ما متعهد به قانون جبران بشوند و نمی‌خواهند که قانون جبران را خوب یاد بگیرند و در تمام شئون زندگی‌شان به‌کار ببرند و اگر شکست می‌خورند، از عدم رعایت قانون جبران است، هم به‌صورت فردی هم به‌صورت جمعی.

شما یاد گرفتید آقای عارف، جوان هم هستید که قانون جبران را در تمام ابعاد زندگی‌تان رعایت کنید؟

قطع شد.



۲- آقای محمدمهدی زارع از شیراز، همراه با صحبت‌های آقای شهبازی

آقای محمدمهدی: سلام وقت به‌خیر، خوب هستید آقای شهبازی؟

آقای شهبازی: بله، بله، خواهش می‌کنم. بفرمایید از کجا زنگ می‌زنید.

آقای محمدمهدی: نمی‌دانم چه‌جوری شد شماره شما توانستم بگیرم، اصلاً خیلی خوشحالم. من چهارپنج سال است، ما اول خودم معرفی کنم. محمدمهدی زارع هستم از استان فارس، شیراز. پنج سال است حدوداً برنامه شما را نگاه می‌کنم.

عرضم به خدمتتان قبلاً مواد مصرف می‌کردم، خیلی ناامید، داغان، سه بار خودکشی کردم. دیگر ببخشید من بیرونم، سر کار هستم، تا الان خیلی تماس گرفتم نمی‌توانستم هیچ‌وقت شماره شما را بگیرم. رفتم گوشی نو خریدم که بتوانم از شما تشکر بکنم، من را به زندگی برگردانید. صدایم را می‌شنوید؟

آقای شهبازی: بله، الان دیگر مواد مصرف نمی‌کنید الان؟

آقای محمدمهدی: نه، لطف خدا و کمک شما و مولانا نه، اصلاً زندگی‌ام از این‌رو به آن‌رو شده، انگاری از خواب بیدار شدم. دیگر حتی سیگار هم مصرف نمی‌کنم. کاملاً سربلند شدم.

آقای شهبازی: آفرین، آفرین!

آقای محمدمهدی: سلامت باشید، به خدا اصلاً باورم نمی‌شود که یک‌هو چجوری توانستم شماره شما را بگیرم. الان هم روزبه‌روز زندگی‌ام دارد بهتر می‌شود، بلد نیستم شکرش را جا بیاورم.

آقای شهبازی: آفرین، آفرین!

آقای محمدمهدی: فقط تا یادم نرفته برندم را بگویم.

آقای شهبازی: برندتان را بگویید.

آقای محمدمهدی:



ای نشسته تو در این خانه پر نقش و خیال
خیز از این خانه برو، رخت ببر، هیچ مگو

گفتم ای دل پدري كن نه كه اين وصف خداست
گفت اين هست ولي جان پدر هيچ مگو
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۲۱۹)

وای، اصلاً خیلی انرژی گرفتم آقای شهبازی [بغض آقای محمدمهدی] مرسی که هستید، مرسی که هستید. خدا کند بتوانیم قدرتان را بدانیم.

آقای شهبازی: آفرین، آفرین! ممنونم. شما چند سال دارید؟

آقای محمدمهدی: من متولد ۶۶ هستم، سی و چهار پنج سالم هست ولی من الآن، من دقیق نمی‌دانم تاریخ پاک‌ام کی هست؟ سه سال است، چهار سال است، پنج سال است، همه‌اش شده همین لحظه.

همان دفعه‌ای که این جمله را گفتید، بعدش فریبا خانم زنگ زدند گفتند: «موقعی که این جمله را گفتید بلند شدم راست ایستادیم.»

گفتم فریبا خانم دست شما درد نکنه، حرف دلم را زدید. همان موقع هم همین احساس را به من داد این جمله‌تان. دیگر از آن به بعد همیشه‌مان همین لحظه شده، شب و روزمان یکی شده. فقط هم همه‌اش، هندزفری خریدم، گوشی نو خریدم، فقط حرف‌های شما پشت فرمان، راننده کامیون هستم، همه‌اش حرف‌های شما را گوش می‌دهم.

آقای شهبازی: آها! راننده کامیون هستید، آها، آفرین!

آقای محمدمهدی: اتفاقاً نزدیک ده میلیون تومان هم گرفتم، همه‌اش دوست دارم بیایم اصلاً نزدیکتان باشم، قرینم شما باشید [خنده آقای محمدمهدی] مرسی که هستید، مرسی که هستید، از همین‌جا من دستتان را می‌بوسم.

آقای شهبازی: خیلی ممنون، خواهش می‌کنم، لطف دارید شما، ممنونم که موفق شدید. آفرین، آفرین!

آقای محمدمهدی: قربانت، مزاحم نباشم، فقط خواهش می‌کنم این‌ها وقتی به آن‌ها می‌گویید که بیننده‌ها، وقتی به آن‌ها می‌گویید که دفعه‌ای اولی‌ها تماس بگیرند، خط را اِشغال نگذارند، بتوانیم ما هم تماس بگیریم. باز هم ممنون، باز هم ممنون، دستتان را می‌بوسم. خدا حافظ شما.



آقای شهبازی: آفرین، خواهش می‌کنم. خدا حافظ.

خب از همه خواهش کردم که آنهایی که قبلاً تماس گرفتند در این دوسه ماه گذشته، تماس نگیرند تا آنهایی که تماس نگرفته‌اند تا حالا، تماس بگیرند.

خدا حافظ



۳- خانم معصومه از تهران

خانم معصومه: سلام، آقای شهبازی.

آقای شهبازی: سلام علیکم. بفرمایید، خواهش می‌کنم.

خانم معصومه: من هم مثل این بیننده‌ای که الآن تماس گرفت، من واقعاً هول شدم. نمی‌دانم چه‌جوری یک‌دفعه گرفت! خیلی هول شدم، آقای شهبازی. آقای شهبازی، من معصومه هستم، پنجاه‌ساله، از تهران زنگ می‌زنم.

شما زندگی من را نجات دادید، آقای شهبازی. من واقعاً نمی‌دانم چه بگویم. آقای شهبازی شما زندگی من را نجات دادید. واقعاً خیلی حرف داشتم برای گفتن، اصلاً هول شدم، نمی‌دانم چه بگویم. آقای شهبازی، من زندگی‌ام خیلی به‌هم خورده بود. من سه تا دختر دارم، بچه‌ها فکر می‌کردم دشمن من است، شوهرم دشمن من است، فک و فامیل‌هایم دشمن من هستند، الآن واقعاً من نه‌تنها بچه‌هایم، فک و فامیل‌هایم، بیرون هرکسی را می‌بینم من انگار خدا را می‌بینم، آقای شهبازی.

آقای شهبازی: آفرین، آفرین!

خانم معصومه: واقعاً من دیگر، اصلاً قلباً همه را دوست دارم. یکی می‌آید مثلاً پیش من گله می‌کند از فک و فامیل، می‌گویم ای کاش این‌ها می‌دانستند. واقعاً ما یکی هستیم، آقای شهبازی. اصلاً زندگی‌ام آرام شد، من خیلی کنترل‌گر بودم. همه را کنترل می‌کردم. اصلاً همه را رها کردم به‌دستان پرتوان خدا واقعاً، آقای شهبازی.

من یک وقتی می‌روم شمال، جنگل را که می‌بینم، می‌بینم درخت‌ها، یک گلدان دارم من در خانه، آقای شهبازی. مرتب باید این را نگهداری کنم، این‌ور آن‌ور آخرش خشک می‌شود می‌ریزد، آقای شهبازی.

من چند وقت پیش رفته بودم شمال، دیدم یک گل خیلی زیبا، قشنگ کنار این درخت است. درخت‌ها همه واقعاً رها شده در دامن خداوند، همه سرسبز، همه خرم، گل‌ها همان‌جور. واقعاً آقای شهبازی، من خودم را، بچه‌هایم را، زندگی‌ام را، همه، همه را رها کردم به‌دامن واقعاً به‌دستان قدرتمند خداوند، واقعاً خودم آزاد شدم، مثل یک پرنده شدم.

آقای شهبازی، شما زندگی من را نجات دادید. [درحال گریه] آقای شهبازی، من سیگار مصرف می‌کردم. تا یکی می‌گفت بالای چشمت ابروست، من سیگار می‌کشیدم، آقای شهبازی. سیگارم را ترک کردم. اصلاً یک معصومه دیگر شدم من، شما زندگی من را نجات دادید، آقای شهبازی.

آقای شهبازی: آفرین!



خانم معصومه: من واقعاً نمی‌دانم چه‌جوری از شما تشکر کنم، فقط دستتان را می‌بوسم، پدر قشنگم. [درحال گریه]

آقای شهبازی: خواهش می‌کنم.

خانم معصومه: روی ماهتان را می‌بوسم. ممنونم از مولانای جان. واقعاً معجزه‌وار این کانال شما را من پیدا کردم. واقعاً یک روزی خیلی حالم بد بود، گفتم خدایا، من را نجات بده. من می‌خواهم، یا من را بکش، دیگر خسته شدم. معجزه‌وار، آقای شهبازی.

خدا شاهد است من کانال عوض کردم، شما را دیدم، همان روز انگار آبی بود این برنامه شما روی آتش‌های زندگی من. از آن روز دیگر من رها شدم واقعاً.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم معصومه: خدا را نمی‌دانم، مانده‌ام چه‌جوری شکر کنم واقعاً، آقای شهبازی. من مولانای جان را واقعاً نمی‌دانم چه‌جوری از او شکرگذاری کنم. شب و روز فقط این کار من شده برنامه شما، آقای شهبازی.

واقعاً خیلی حرف‌ها داشتیم. واقعاً یادم رفت. واقعاً آقای شهبازی، «دلبر بردبار من آمده برده بار من» واقعاً این را من دارم سلول‌هایم حس می‌کنند. وقت شما را نمی‌گیرم. خیلی خوشحال شدم، آقای شهبازی.

آقای شهبازی: ممنونم، ممنونم.

خانم معصومه: من صدای شما را شنیدم. الهی که عمر باعزت، سال‌های سال آقای شهبازی، سایه شما سر ماها باشد واقعاً. ای پدر جان، پدر عشق، خیلی دوستان دارم. واقعاً هول شدم. از شما خداحافظی می‌کنم آقای شهبازی. خیلی دوستان دارم، اندازه دنیا، اندازه کائنات دوستان دارم آقای شهبازی.

آقای شهبازی: من هم همین‌طور. ممنونم. لطف دارید.

خانم معصومه: زندگی من را نجات دادید. خداحافظی می‌کنم با شما، آقای شهبازی.

آقای شهبازی: خدا حافظ شما. خداحافظ.



۴- صحبت‌های آقای شهبازی پیرامون شکرگزاری و استفاده از آموزه‌های مولانا

خب ما باید ممنون واقعاً زحمات شما باشیم. شکر کنیم که شما زحمت کشیدید گوش دادید به مولانا و سپاس از مولانا، سپاس از خداوند که مولانا را خلق کرد و از طریق او این آموزش را به ما داد.

شکر دیگر که این‌ها به فارسی هستند. این‌ها به زبان فارسی هستند و شما می‌توانید استفاده کنید. و شکر خدا که این امکان پیش آمد این پخش شد. ۹۴۷ تا برنامه به وسیله بنده حقیر که واقعاً قسمت شد که در خدمت شما این‌ها را اجرا کنم، لطف خدا بود که قسمت من شد این، اگر نه که یک عمر بی‌فایده‌ای داشتم و شما هم واقعاً استفاده کردید. آفرین! استفاده کردید، یعنی دیگر من هم نمی‌دانم چه جوری شکر کنم به قول شما.

از آدم بی‌مصرفی مثل من استفاده کرد زندگی که ۹۴۷ تا برنامه خدمت شما ارائه کند و شعرهای مولانا را روی صفحه بنویسد، شما بنویسید، ببینید و در زندگی استفاده کنید. استفاده کردید در عمل. این‌ها راه عمل را نشان می‌دهد. راه خردمندانه عمل را شعرهای مولانا نشان می‌دهد.

هی من می‌گویم قانون جبران را رعایت کنید. وقت بگذارید، تمرکز کنید، ناامید نشوید، ارزش بگذارید به خودتان، به فرهنگتان، احترام بگذارید به مولانا. گفت هر که حرمت می‌آورد، حرمت می‌برد. هر کسی شیرینی می‌آورد، لوزینه می‌برد.

نمی‌دانم دیگر ما ایرانی‌ها چرا کم احترام گذاشتیم به آدم‌هایی مثل مولانا! دنیا دنبالش هست. فهمیده‌اند این مرد چه گفته، این نابغه چه گفته. او هم نگفته، از طریق خداوند به وسیله ایشان گفته شده. امروز در غزل داشتیم، گفت می‌گذاری من به نایبی از طرف شما، از زبان شما حرف بزنم؟

ولی آفرین بر شما!



۵- خانم فاطمه از تهران

خانم فاطمه: سلام، آقای شهبازی.

آقای شهبازی: سلام، بفرمایید.

خانم فاطمه: خسته نباشید. من فاطمه هستم، پنجاه و سه ساله هستم، از تهران تماس می‌گیرم. بار اولم هست.

آقای شهبازی: آفرین! اسمتان چیست؟

خانم فاطمه: من فاطمه هستم.

آقای شهبازی: فاطمه خانم. بله، بفرمایید.

خانم فاطمه: بله، بله. اصلاً من هم باورم نمی‌شد که تماسم برقرار بشود. خدا را خیلی شاکر هستم، خیلی شاکر هستم. از وجود شما ممنونم، از یاران عشق، از کودکان عشق، از همه ممنون هستم، آقای شهبازی.

آقای شهبازی: ممنونم از شما.

خانم فاطمه: من دست‌های مبارک شما را می‌بوسم از راه دور. همیشه امیدوارم سلامت باشید. توسط یکی از فامیل‌هایمان من با این برنامه آشنا شدم. اوایل قانون جبران را انجام نمی‌دادم، فقط برنامه را نگاه می‌کردم. اما الآن نزدیک سه سال هست که متعهدانه نگاه می‌کنم و هزینه‌ها را حتماً هر ماه که شده، اولین کاری که می‌کنم قانون جبران را انجام می‌دهم. به اندازهٔ وسع خودم پول پرداخت می‌کنم.

از نظر معنوی هم روی خودم کار می‌کنم. حقیقتاً من بگویم دست‌وپا شکسته گوش می‌دادم ولی توسط یکی از کودکان عشق به اسم آقای صالح بودند فکر کنم، دوسه سال پیش بود که برنامه زنده را ایشان نگاه می‌کردند، بعد از خودشان هم شعر می‌گفتند.

من آن موقع به خودم گفتم فاطمه، ایشان که کودک است، یک نوجوان است تو چرا برنامه‌ها را دست‌وپا شکسته داری گوش می‌دهی؟ دیگر از آن موقع متعهدانه نگاه کردم. روی خودم کار دارم می‌کنم، قانون جبران را هر ماه انجام می‌دهم.

آقای شهبازی: آفرین!



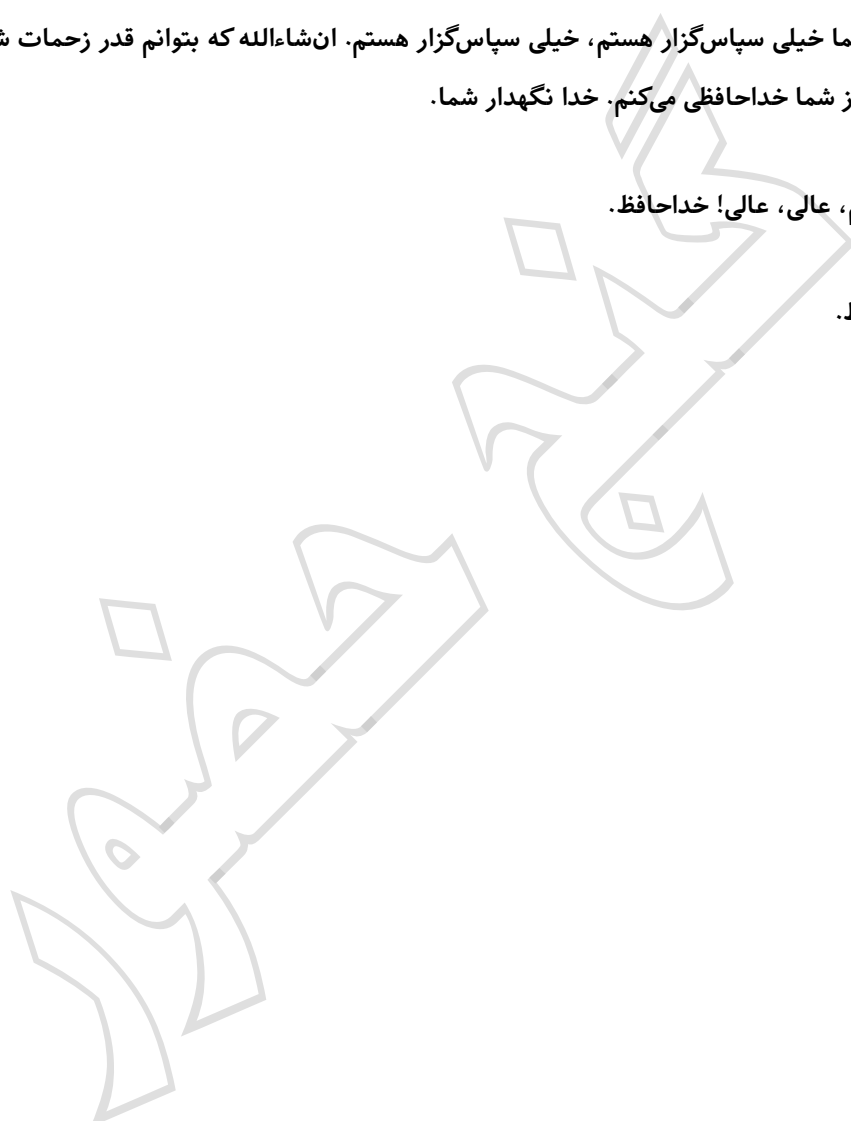
خانم فاطمه: یعنی حتماً باید این کار را انجام بدهم، آقای شهبازی. حتماً، به خاطر وجود خودم. این کار را حتماً باید همه مان انجام بدهیم، آقای شهبازی.

آقای شهبازی: بله، بله.

خانم فاطمه: من از شما خیلی سپاس‌گزار هستم، خیلی سپاس‌گزار هستم. ان شاءالله که بتوانم قدر زحمات شما را و تمام یاران عشق را بدانم. از شما خداحافظی می‌کنم. خدا نگهدار شما.

آقای شهبازی: ممنونم، عالی، عالی! خداحافظ.

خانم فاطمه: خداحافظ.





۶- صحبت‌های آقای شهبازی پیرامون قانون جبران، خدمت، پیشرفت و تعهد

بله، دوباره تکرار کنم اجرای قانون جبران مادی به نفع شماست و این هم بگویم که من اصلاً به پول شما احتیاج ندارم.

من هم قانون جبران را انجام می‌دهم. امروز من ببینید چند ساعت در خدمت شما بودم؟ این قانون جبران است و این برنامه روی من هم اثر می‌گذارد. من هم سهم خودم را می‌پردازم. اگر من قانون جبران را انجام نمی‌دادم، نه خودم پیشرفت می‌کردم، نه چیزی می‌توانستم برای شما انجام بدهم. قانون جبران است. ما همه بدهکاریم، طلبکار نیستیم.

و اگر به تاریخچه زندگی من نگاه کنید، می‌بینید من یک بچه روستایی بودم به کمک زندگی به‌هرحال درس خواندم. درس خواندن ما مجانی بوده در ایران و در یکی از این بهترین دانشکده‌های ایران، دانشکده فنی من درس خواندم. یک روستایی در دانشکده فنی مهندس شده و سر کار رفته، کارش هم خوب بوده و قسمتش شده که ۹۴۷ تا برنامه از مولانا خدمت شما ارائه بده، این سعادت نصیب من شده، سعادت خدمت بوده و می‌بینید که من بدهکارم. بدهکارم که در ایران درس خواندم، مجانی درس خواندیم ما، باید بدهی‌مان را بدهیم. ما همه بدهکاریم.

این‌که ما آمدیم آمریکا، بله این‌جا می‌توانیم خوب زندگی کنیم درست است این‌ها همه. و خب الحمدالله کسی که مهندس است، بزنش هم بلد است، سالم هم بودیم ما، کار زیاد هم کردیم، شما یک قسمتی از کار من را در گنج حضور دیدید و شما فکر نمی‌کنید من آدم تنبلی هستم. در کار هم من تنبل نبودم، من روزی چهارده پانزده ساعت کار می‌کردم. کسی که روزی چهارده پانزده ساعت کار می‌کند، نمی‌آید محتاج شما باشد که، ما از جیبمان در این راه پول خرج می‌کنیم.

ولی شما نمی‌دانید که شاید اگر قانون جبران را رعایت نمی‌کنید، قانون جبران سبب می‌شود که انسان پیشرفت کند. انسان بدهی‌اش را باید بدهد و خودش را بدهکار بداند و بهترین کوشش را در کاری که به او محول شده به‌کار ببرد، تنبلی نکند، زرنگی نکند، بدهی‌اش را بدهد.

بدهی ما الآن این است که به جامعه خدمت کنیم. آن چیزی که مردم به ما دادند، کمک کردند، ما به دانشگاه مفت رفتیم، مدرسه ما مفت بوده، دبیرستان ما مفت بوده، حتی در دانشگاه به ما کمک‌هزینه دادند، ناهار تقریباً مجانی دادند.

خلاصه دانشجویی که هیچ‌چیز نداشته، من در تهران هیچ‌چیز نداشتم که درس خواندم، هیچ اصلاً شما بگویید یک دانه قران داشتم من، از خودم نداشتم!! همین‌طوری کار پیش آمده، تدریس خصوصی و تدریس در دبیرستان‌ها و چه می‌دانم خیلی کارها دیگر، توانستیم درس بخوانیم و موفق بشویم. چه بوده؟ قانون جبران.

من در زندگی‌ام هرکسی یک کاری برایم کرده، شاید دو برابرش را برایش کردم. آن‌ها هم برگشتند دوباره کمک کردند. برای جوانان عرض کنم که اگر مردم به شما کمک نکنند، شما پیشرفت نمی‌توانید بکنید. کمک مردم مستلزم قانون جبران است.



مردم به آدم‌های تنبل کمک نمی‌کنند. تنبل، بی‌حال، زرتنگ، دروغگو، بینداز و در رو، نمی‌کنند. یک بار با او معامله می‌کنند.

این‌جا من، آمریکا شرکت داشتم و دارم. من طوری رفتار کردم اگر به یکی از این کسانی که به ما جنس می‌فروشد، زنگ بزنم بگویم پانصد هزار دلار جنس بفرست، فوراً می‌فرستد. چرا؟ به‌موقع پولش را دادم. قبل از این‌که سررسید بیاید من پولش را دادم. خب ده سال، پانزده سال، بیست سال دیده من هرچه می‌دهد پولش را می‌دهم، خب چشم‌بسته جنسش را می‌فرستد. این اعتبار است. ما در کار مدیکال (medical) هستیم.

فقط می‌خواهم بگویم که شما قانون جبران را رعایت می‌کنید، یک‌موقع فکر نکنید که دارید به من پول می‌دهید؟! من اصلاً احتیاجی ندارم. کمک مادی، یا جبران مادی شما را متعهد می‌کند. شما تعهد را در من می‌بینید. چرا من متعهدم؟ مگر شما با من فرق دارید. خیلی از شما تعهد ندارید. چرا؟ خودتان دارید می‌گویید دیگر، جسته و گریخته گوش می‌کنم، قانون جبران مادی را رعایت نمی‌کنم. اگر از آن چیزی که با آن همانیده هستید یعنی پول، مقداری کمک می‌کردید، می‌دیدید که متعهد شدید. من می‌دانم تعهد از کجا می‌آید. شما اگر من‌ذهنی دارید، خیلی چیزها را ببخشید نمی‌دانید.

بیست‌ودو سال است من ۹۴۷ تا برنامه بالاخره هر چقدر خنگ بودم یک چیزی یاد گرفتم دیگر. این‌قدر هم خنگ نبودم که. [خنده آقای شهبازی] بالاخره این‌قدر هوش داشتیم که توانستیم در یکی از بهترین دانشگاه‌های ایران قبول بشویم با دست خالی. دست خالی، ما هیچ‌چیز نداشتیم.

این‌ها که چیز بد یا خوبی نیست که من می‌گویم. برای تجربه‌ای هم هست. من وقتی تهران آمدم هیچ‌چیز نداشتیم، هیچ! دیگر خداوند یک‌دفعه می‌بینید که حالا همین‌طوری رفتیم دانشگاه و آقا ما چکار باید بکنیم؟! دیدیم نه از طرف دانشگاه هم می‌فرستند دبیرستان‌ها درس بدهیم. دیدیم رفتیم به‌عنوان دبیر، مثلاً یک مدتی ریاضی درس دادیم، بعد تدریس‌های خصوصی پیدا شد، بعد چه می‌دانم ترجمه پیدا شد، من ترجمه می‌کردم کتاب ترجمه می‌کردم.

خلاصه این‌طوری دیگر پیدا شد دیگر و من دیدم که پولی که درمی‌آید حتی از خرج من بیشتر است. هیچ‌چیز نداشتیم، خب این‌ها را زندگی درست می‌کند، حالا فقط من می‌خواهم بگویم که هرکاری کردم واقعاً بگویم دو برابر بهتر کردم. اگر به من ده دلار دادند، بیست دلار کار کردم. درنتیجه آن شخص آمد دوباره دنبال من بیا، دوباره بیا، بیا. من نرفتم اگر نرفتم. من منت هیچ کارفرمایی را نکشیدم. از اول هم مدیر خودم بودم. یک کمی که به‌اصطلاح در سی‌سالگی، بیست‌وهشت، بیست‌ونه‌سالگی شرکت خودم را داشتم.

خب این تاریخچه را گفتم که شما قانون جبران را انجام بدهید، این قانون جبران جا نمی‌افتد که شما بدانید ضامن پیشرفت شماست.



۷- آقای محمدرضا از استان فارس

آقای محمدرضا: سلام آقای شهبازی عزیز و بزرگوار.

آقای شهبازی: خواهش می‌کنم. سلام بفرمایید.

آقای محمدرضا: من بار اولم نیست، حدوداً آقای شهبازی می‌شود یک دو سال است زنگ نزدم.

آقای شهبازی: خُب شما حق دارید زنگ بزنید.

آقای محمدرضا: من در خدمت آقای شهبازی. خواهش می‌کنم. محمدرضا هستم از داراب فارس. محمدرضا نصر.

آقای شهبازی: بله خواهش می‌کنم آقای محمدرضا. بفرمایید.

آقای محمدرضا: من آقای شهبازی فقط خواستم قانون جبران را رعایت کرده باشم. قانون جبران مادی هم رعایت می‌کنم، همیشه رعایت می‌کنم آقای شهبازی عزیز و بزرگوار. من راننده هستم، راننده ماشین برای شما که عرض کنم وانت، وانت کمپرسی. همیشه الگویم را کردم آقای شهبازی الان من حدوداً ده سال است عضو برنامه هستم، برنامه گنج حضور.

آقای شهبازی: آفرین!

آقای محمدرضا: به پای آقا مسعود نمی‌رسم در آمریکا، ولی الگویم را از آن روز اول کردم آقا مسعود. ان شاء الله که زیر مجموعه آقا مسعود. ما به پای ایشان که نمی‌رسیم.

آقای شهبازی: آقا مسعود خیلی پسر خوبی است.

آقای محمدرضا: گُل، گُل است.

آقای شهبازی: آقا مسعود اصلاً گُل است، گل واقعاً که می‌گویید، چه می‌گویند در انگلیسی، می‌گویند گورو (Guru)، ایشان چه هستند؟ رهبر معنوی ما هستند واقعاً.

آقای محمدرضا: عشق به تمام معنا آقا مسعود!! آقای شهبازی. من خیلی دوستش دارم. همیشه سعی کرده‌ام الگویم همان باشد آقای شهبازی عزیز.



آقای شهبازی: بله بله، ممنونم. عالی.

آقای محمد رضا: آقای شهبازی ما یک تشکر ویژه هم به دولت آمریکا، هم به ملت آمریکا آقای شهبازی عزیز، یکی مثل من واقعاً بدهکاریم که این برنامه از داخل خاکشان، کشورشان پخش می‌شود.

آقای شهبازی: خواهش می‌کنم، لطف دارید.

آقای محمدرضا: و از شما بیشتر از این وقتتان را نمی‌گیرم آقای شهبازی، من دو سال بود زنگ نزده بودم.

آقای شهبازی: ممنونم لطف دارید.

آقای محمدرضا: یک بیتی هم دارم آقای شهبازی. بیتِ برندم است بیت را می‌خوانم و خدا نگهدار.

آقای شهبازی: بفرمایید.

آقای محمدرضا:

کاری ز درون جان تو می‌باید
کز عاریه‌ها تو را دری نگشاید

یک چشمه‌ی آب از درون خانه
به زان جویی که آن ز بیرون آید

(مولوی، دیوان شمس، رباعی ۷۷۷)

باز هم هول شدم باید ببخشید آقای شهبازی.

آقای شهبازی: عیب ندارد، علی، عالی، عالی، عالی بود. خداحافظی می‌کنم.

آقای محمدرضا: عالی شما هستید. من خیلی دوست دارم آقای شهبازی.

آقای شهبازی: ممنونم. لطف دارید. خداحافظ شما.

آقای محمدرضا: خواهش می‌کنم، خدا نگهدار تا باشد ان شاء الله.

۸- صحبت‌های آقای شهبازی پیرامون معرفی کانال تلگرامی مدرسه عشق

خانم بیننده: سلام استاد، خدقوت، خسته نباشید.

آقای شهبازی: بله، سلام‌علیکم. یک لحظه گوشی خدمتان.



این عکسی که در صفحه می‌بینید و لینک مال مدرسه عشق است. در این مدرسه عشق ویدئوهای اعضا را می‌گذاریم. هرکسی به ما ویدئو فرستاده، در تلگرام گذاشتیم این‌جا، به زودی در وبسایت ما هم خواهد بود این ویدئوها. ولی فعلاً در کانال تلگرام هست و لینکش هم این است:

<https://t.me/GanjHozourLoveSchool>

یک موقعی اگر خواستید وصل بشوید، یک تماس بگیرید از طریق تلگرام، فقط از طریق تلگرام، ما این لینک را می‌فرستیم برای شما.



۹- خانم بیننده

آقای شهبازی: ببخشید بفرمایید.

خانم بیننده: خواهش می‌کنم.

نور محشر چشمشان بینا کند
چشم بندی تو را رسوا کند
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۸۹)

استاد عزیز من حدود شش سال است به برنامه شما گوش می‌دهم، می‌بینم برنامه را، وقتی که برنامه را می‌گویید حدود چندین دفتر نوشته‌ام و برنامه‌ها را که می‌گویید دوباره تکرار می‌کنم و آن‌ها را سعی می‌کنم در زندگی خودم به صورت عملی پیاده کنم.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم بیننده: قانون جبران زندگی را پرداخت می‌کنم، علاوه بر آن، یک جبران ویژه هم دارم برای کارهایی که باید انجام بدهم، آن‌ها را به صورتی که کارهایم اگر انجام بشود، یک قانون ویژه هم را، جبران را انجام می‌دهم. آن را جلوتر از آن که انجام بدهم این قانون را انجام می‌دهم، برایم این شده یک قانونی که انجام می‌شود حتماً آن کار. نمی‌دانم درست توانستم توضیح بدهم یا نه استاد عزیز؟!

آقای شهبازی: بله بله، خیلی خوب بود.

خانم بیننده: از شما بابت تمام زحماتی که کشیدید و می‌کشیدید تشکر می‌کنم. از زندگی تشکر می‌کنم، همین‌طور که دوست قبلی فرمودند از کشوری که شما در آن اقامت دارید آمریکا تشکر می‌کنم، از خانواده شما تشکر می‌کنم که واقعاً وقت شما را در اختیار ما می‌گذارند و با شما و ما همکاری می‌کنند.

آقای شهبازی: ممنونم.

خانم بیننده: استاد عزیز خیلی چیزها از شما یاد گرفتم، قابل گفتن نیست و شاید باور کنید که بیشتر وقت‌ها که صبح بلند می‌شوم، روزم را با ابیاتی از مولانا شروع می‌کنم و سعی می‌کنم آن بیٹی که می‌آید آن را در زندگی‌ام به کار ببرم.



برنامه شما را که باز می‌کنم اگر چیزی نیت داشته باشم، جوابم را از شما می‌گیرم. امروز یک نیتی داشتم و الآن آن بیت یادم نیست که آن پرنده از عَش بلند می‌شود؟! و اگر بگوئید آن بیت می‌دانید مالِ چند بود، هرچه گشتم نتوانستم پیدایش کنم؟

آقای شهبازی: بله بله.

خانم بیننده: بیت چندم بود استاد؟

آقای شهبازی: اجازه بدهید این جاست معذرت می‌خواهم، من این جا بیتش را حفظ نیستم ولی.

خانم بیننده: عذرخواهی می‌کنم استاد، من هرچه گشتم نتوانستم آن را پیدا کنم، این جوابِ سؤال من بود می‌خواستم این را یادداشت کنم، متشکرم.

آقای شهبازی: الآن می‌توانم به شما بگویم.

خانم بیننده: بله بله، الآن دارم یادداشت می‌کنم بفرمایید.

آقای شهبازی: امیدوارم این جا پیدا بشود.

خانم بیننده: بیت آخرش عَش بود.

آقای شهبازی: بله بله، می‌دانم.

خانم بیننده: پرنده از روی آشیانه بلند می‌شود، استاد چقدر خوشبختم هرچه گشتم پیدا نشد. من توانستم با شما تماس بگیرم که این بیت را از زبان شما بشنوم.

آقای شهبازی: من می‌خواهم فقط آدرسش را بدهم، آدرس. بله، مرغ جذبه.

خانم بیننده: مرغ جذبه، خیلی ممنونم. از شما و مولانا تشکر می‌کنم.

آقای شهبازی: بله مرغ جذبه هست دفتر ششم بیت ۱۴۸۰.



مرغ جذبه ناگهان پرد ز عَش چون بدیدی صبح، شمع آنگه بکُش

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۸۰)

خانم بیننده: ۱۴۸۰ دفتر ششم، استاد چقدر شما مهربانید، هرچه گشتم این بیت را پیدا نکردم. خداوند را سپاسگزاری می‌کنم که از زبان شما این بیت را شنیدم و جواب یک سؤالی را داشتم تا تلویزیون را روشن کردم این جواب سؤالم را داد و به شما بگویم شاید بیش‌تر همه با ابیات حافظ جواب سؤالهائیشان را می‌گیرند، نمی‌دانم من با مولانا، این قدر اُخت شدم و می‌توانم بگیرم.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم بیننده: سر تعظیم فرود می‌آورم به حضرت مولانا و دست شما را استاد می‌بوسم. مزاحم وقتتان نمی‌شوم. تشکر می‌کنم. خدا نگهدار.

آقای شهبازی: خواهش می‌کنم. ممنونم خدا حافظ شما.



۱۰- خانم بیننده، همراه با صحبت‌های آقای شهبازی

خانم بیننده: سلام، آقای شهبازی. خسته نباشید.

آقای شهبازی: سلام، خواهش می‌کنم. ممنونم.

خانم بیننده: تعجب می‌کنم، خیلی شوکه شدم که امروز توانستم موفق شوم بعد از چهار سال، خوب هستید آقای شهبازی؟

آقای شهبازی: خیلی خوب، بله. بفرمایید. خواهش می‌کنم.

خانم بیننده: آقای شهبازی، من چهار سال است برنامه شما را نگاه می‌کنم. واقعاً پیشرفت‌های زیادی در خود دیدم. واقعاً خیلی برنامه فوق‌العاده‌ای بود برای من زنده‌کننده بود، بیدارکننده بود. نمی‌دانم چه‌جوری از شما تشکر کنم، واقعاً زبان قاصر است.

آقای شهبازی: ممنونم از خودتان و از مولانا تشکر کنید، از من چرا؟ من فقط این‌ها را روی صفحه نوشتم شما دیدید، از مولانا و خودتان.

خانم بیننده: خواهش می‌کنم. این شکسته‌نفسی شماست آقای شهبازی واقعاً. از جناب مولانا، از شما شب و روز شکر کنیم خدا را، کم کردیم. البته خیلی وقت‌ها می‌گویم خدایا، نمی‌توانم شکر کنم، ما زبانمان قاصر است برای شکر کردن، شکر هم برای خدا است، واقعاً شکر کردن برای خود خدا هست، ما نمی‌توانیم. فقط باید «آنصتوا» را رعایت کنیم، واقعاً به‌قول شما.

آقای شهبازی: آفرین، آفرین!

خانم بیننده: من شما که فرموده بودید از پیشرفت‌های خودمان بگوییم، من طرحی را در نظر گرفته بودم، ولی گفتم از پیشرفت‌هایم بگویم که دوستان هم بتوانند استفاده کنند.

آقای شهبازی: بله، بله.

خانم بیننده: در عرض چند سالی که من برنامه شما را گوش می‌کردم، پسر دچار مشکلی بود، دوقلو بودند پسرهایم. بعد یک راه‌های کشیده شد که واقعاً در آن حال نمی‌دانم من اولین سالی که شروع کردم برنامه شما را گوش کنم معجزه‌آسا در آن حال بدش، من دیدم جلد اول کتاب مولانا را برایم آورد، هدیه داد برای روز مادر.



اصلاً من نمی‌دانم چه‌جوری، مانده بودم برای این کار ایشان، که این‌چه‌جوری در چه حالی، در این حال چه‌جوری یادش افتاده، چه‌جوری کتاب مولانا دستش رسیده، رفته با جزئی‌ترین مبلغی که در جیبش بود، با همان مبلغ کتاب مولانا جلد اول را برایم گرفت.

یعنی اولین سالی بود، من تقریباً سه ماه بود شروع کرده بودم این برنامه را گوش می‌دادم. آقای شهیازی همان پسر، واقعاً با این برنامه من بگویم به راهی کشیده شد که اصلاً الآن بگویم در چه حالی‌ست، فقط کشیده شد به سمت خدا، فقط کشیده شد به سمت مولانا، اشعار مولانا، خودش می‌گوید، خودش می‌نویسد.

آقای شهیازی: عجب!

خانم بیننده: و این‌که پسر بعدی‌ام که پسر دوقلوی هم‌سن و سال همان قل دوم، ایشان هم که عاشق شماسست، یعنی اگر خجالت نمی‌کشید، واقعاً خودش گفته بود، گفته بود صدای آقای شهیازی را بشنوم که چه بهتر از این، ولی حالا شاید نتواند صحبت کند، ولی ایشان هم فقط مشتاقانه می‌نشینند حرف‌های شما را گوش می‌دهند.

من یکی از دوستان همسرم این برنامه را معرفی کردند اولین سال، چهار سال پیش که من و همسرم با هم می‌نشستیم نگاه می‌کردیم، حالا متأسفانه به دلایل و مشکلاتی همسرم یک‌خرده دور افتادند، ولی هر موقع هم صدای شما را از تلویزیون گوش می‌دهند، می‌آیند مشتاقانه گوش می‌دهند، ولی من پیگیر بودم این چهار سال را، مرتب روی خودم کار کردم.

آقای شهیازی: آفرین.

خانم بیننده: ماه‌هاست که من به‌جای ماهانه قانون جبران را رعایت می‌کنم، هفتگی جبران می‌کنم. هر هفته قبل از دانلود برنامه شما، اول باید آن مبلغ را باید پرداخت کنم هر هفته چهارشنبه، بعدش بروم دانلود کنم. اصلاً نگاه نمی‌کنم ماه باشد یا روز باشد یا هفته باشد.

چیزهایی که من از این برنامه دیدم واقعاً با پول نمی‌شود جبران کرد، کوچک‌ترین کاری‌ست که من می‌توانم انجام بدهم. بعد حدود، شما همان شش ماه اول من اثر این اشعار را دیدم، یعنی آن واقعاً از درونم که آن صبر را که به‌قولی می‌گویند شکر، واقعاً به چشم دیدم، بعینه دیدم نمی‌دانم چه‌جوری تفسیر کنم که اصلاً به تفسیر نمی‌آید.

آن حالی که به من پیش آمد در پارک که می‌رفتم اشعار شما را بخوانم واقعاً می‌خواستم پرواز کنم [با صدای بغض] آن حالی که به من پیش می‌آمد، یعنی نمی‌توانم توصیف کنم که چه‌جوری بود. تا الآن هم گفتم حالا شاید مثلاً پستی و بلندی‌هایی داشت به خاطر کم‌کاری‌های خودم، به‌خاطر عهدشکنی‌های خودم که در مقابل خدا واقعاً هنوز هم که هنوز است این ابیاتی



است که حفظ کردم یعنی ششصد و تقریباً نزدیک هفتصد بیت حفظ کردم، هر روز باید آن هفتصد بیت را تکرار کنم هر روز، یعنی این هفتصد بیت را تکرار نکنم نمیشود.

آقای شهبازی: آفرین، می‌گویم. آفرین آفرین! نه دارم تحسین می‌کنم کار شما را، این همان جبران است، جبران است واقعاً! جبران معنوی همین است دیگر. هفتصد بیت مولانا را در روز، ببخشید وسط فرمایش شما، اصلاً نمی‌توانم تحسین نکنم. بله، بفرمایید. معذرت می‌خواهم. بفرمایید.

خانم بیننده: خواهش می‌کنم. خواهش می‌کنم واقعاً کمترین کار است آقای شهبازی، یعنی پیغام‌های معنوی را که می‌دادم، اولین ماه‌هایی که برای شما پیغام‌های معنوی را می‌دادم جواب می‌دادید، این قدر شور و شعفم زیاد می‌شد، یعنی این قدر شادی بی‌سببی که می‌گویند واقعاً همین است.

من دیگر اصلاً نگران هیچ چیزی نیستم، نگرانی اصلاً ته دلم هیچ نگران نیستم. به خانواده‌ام هم می‌گویم، می‌گویم خواهشاً این نگرانی، این ترس همه را بگذارید کنار، یعنی آن چیزهایی که خدا به آدم می‌دهد واقعاً نمی‌شود در مقابل آن هیچ چیز دیگری را خواست!

واقعاً من دیگر اصلاً هیچ چیز نمی‌خواهم از خدا جز زنده شدن به خودش، هیچ چیز نمی‌خواهم. زبانم قاصر است، یعنی واقعاً اگر چیزی بخواهم، کم‌کاری کردم.

آقای شهبازی: آفرین.

خانم بیننده: آقای شهبازی، اصلاً از آن روزی که واقعاً من کار کردم روی خودم، یعنی الان چهار سال تمام هست، کمترین کاری که می‌گویم به دوستانم پیشنهاد می‌کنم ول نکنند صبوری کنند، فقط صبوری کنند. اصلاً ما فکر می‌کردیم اسمی به نام من ذهنی، کلمه‌ای به نام من ذهنی می‌دانستیم؟! با پسر می‌گویم، می‌نشینیم با هم صحبت می‌کنیم با دوقلوها، به آنها می‌گویم. می‌گویم اصلاً آن موقعی که وارد شدیم به این مرحله‌ای که جناب مولانا، جناب آقای شهبازی این برنامه را داخل خانه ما آمد اصلاً وارد شدن مان را فهمیدیم؟ پس ما نمی‌دانیم کی هم زنده می‌شویم، همین جوری دستانمان را گرفته‌اند دارند می‌برند. ما فقط باید شکر کنیم، کار کنیم روی خودمان، صبر کنیم تا این مرحله به قول راه به راه، راه به راه اقامتگاهمان را عوض کنیم، فقط همین.

آقای شهبازی: آفرین!



خانم بیننده: واقعاً خیلی خوشحالم که صدای شما را می‌شنوم آقای شهبازی. چقدر دوستان دارم! دوست دارم هر لحظه پیش شما باشم، باهم واقعاً دورادور هم، دل‌به‌دلی کار می‌کنیم با هم‌دیگر. اصلاً به این نیست که آدم دور باشد از هم، ولی عشق می‌کنم از بچه‌هایی که پیغام می‌گذارند، از خانم‌هایی که واقعاً پیغام‌هایشان را من نگاه می‌کنم و گوش می‌دهم همه را، همه‌جوره می‌خواهم جبران کنم.

آقای شهبازی: آفرین.

خانم بیننده: این طرحی را که نوشته بودم واقعاً نمی‌خواهم وقت دوستان را بگیرم. ان‌شاءالله برنامه‌های بعدی اگر تماسم برقرار شد، برایتان می‌خوانم ان‌شاءالله. نمی‌خواهم زیاد مزاحمتان بشوم.

آقای شهبازی: ان‌شاءالله. بله، حتماً بیایید روی خط این پیغامتان را بخوانید برای ما. بله، آفرین! تبریک می‌گویم به شما. شما می‌دانید این حال خوب شما چقدر به همسران و بچه‌هایتان کمک کرده، همان حضور شما، لطیف شدن شما فقط به‌عنوان یک مادر شمع مهر و محبت آن‌جا زنده شده، آن انرژی به بچه‌هاتان کمک کرده.

خانم بیننده: واقعاً، واقعاً بعینه دیدم، یعنی از دوستان تقاضا دارم این‌جوری بگویم عاجزانه از آن‌ها تقاضا می‌کنم فقط صبر کنند، اشعار را بخوانند، واقعاً بعینه خواهند دید که این چراغ، این آفتاب درونمان روشن می‌شود خودبه‌خود اصلاً ناخودآگاه، خودتان اصلاً متوجه بشوید خدا کار خودش را انجام می‌دهد واقعاً!

آقای شهبازی: آفرین، آفرین!

خانم بیننده: خیلی خوشحال شدم آقای شهبازی.

آقای شهبازی: مخصوصاً مادران، مادران، مادران، کار دست مادران است واقعاً! ان‌شاءالله که کوشش کنند با این برنامه و با شعرهای مولانا به عشق زنده بشوند، و مادر بزرگ‌ترین اثر را، می‌دانید، همه می‌دانند البته، این‌ها را من نباید بگویم، روی کودکان دارد. مادر اگر عشقی باشد، مثل یک مشعلی‌ست در خانه، مشعل گرم، پر از عشق هم برای همسر هم برای بچه‌ها.

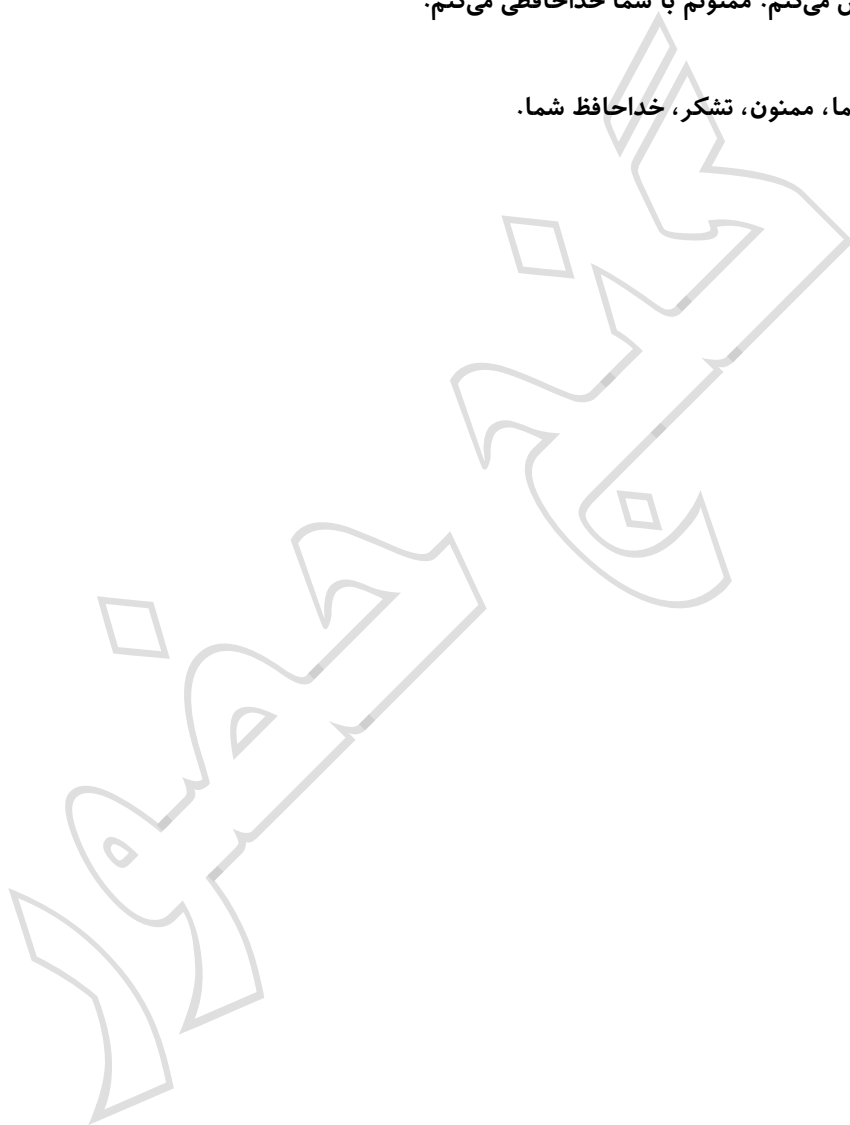
ان‌شاءالله مادران ما بیشتر توجه کنند به مولانا، حالا اگر خواستند، به این برنامه هم نگاه کنند، استفاده کنند. ولی مولانا کمک می‌کند که این به‌اصطلاح زنجیر باطل را که انسان درد را به آیندگان می‌سپارد، بدرد. شما موفق شدید این، چه می‌گویند، دور باطل را قطع کنید یک جایی، دیگر درد را به بچه‌هایتان ندهید، به عشق زنده شدید.



خانم بیننده: با لطف شما، با عشق شما، با لطف شما، با محبت شما آقای شهبازی، واقعاً ما در خواب بودیم که بیدار کردید ما را. این پیغام را هم نوشتم در پیغام‌های معنوی گذاشتم، یعنی پست کردید شما، دست شما درد نکند که این همه پیغام می‌آید، شما همه را واقعاً چک می‌کنید می‌گذارید در پیغام‌های معنوی. واقعاً دورادور هزاران بار هر روز شکر کنیم [قطع شد] واقعاً تقاضا می‌کنم که کمترین این تشکر ما را قبول کنید واقعاً. کمترین، جزئی‌ترین.

آقای شهبازی: خواهش می‌کنم. ممنونم با شما خداحافظی می‌کنم.

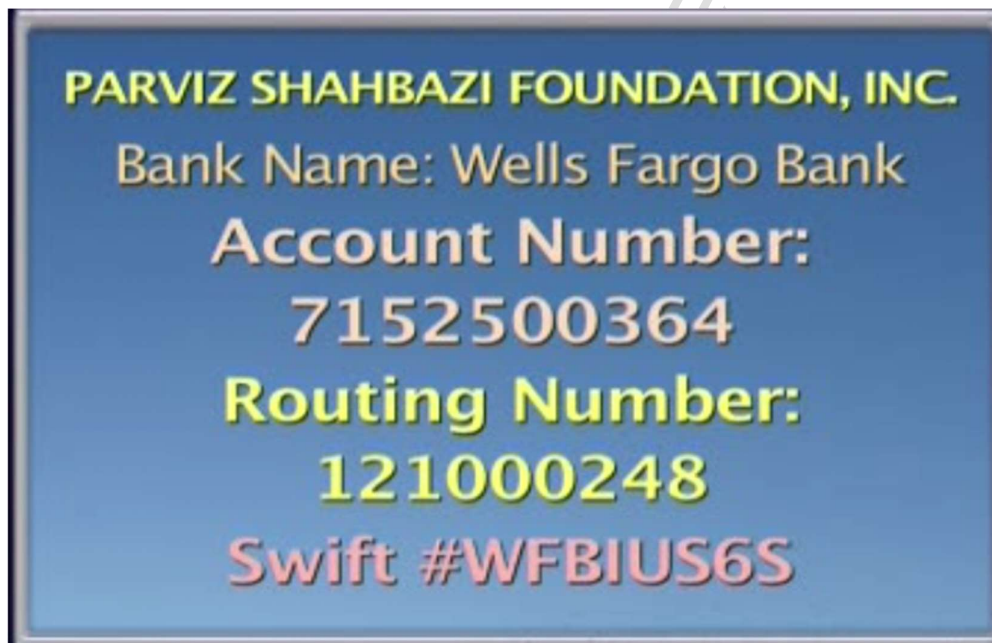
خانم بیننده: قربان شما، ممنون، تشکر، خداحافظ شما.





۱۰ - صحبت‌های آقای شهبازی

آقای شهبازی: در کانال معنوی درست است که شلوغ هست و خیلی پیغام گذاشته می‌شود، ولی پیغام‌های بسیار باارزشی گذاشته می‌شود. یعنی من وقتی خودم شروع می‌کنم به خواندن، نمی‌توانم بکنم خودم را بروم. می‌بینم یک ساعت، یک ساعت و نیم است دارم می‌خوانم. کانال معنوی، کانالی که پیغام‌های شما در آن‌جا گذاشته می‌شود. همان‌طور که امروز نشان دادم، مدرسه عشق هم که یک کانال است درست شده، ویدئوهای دوستانمان را می‌گذاریم، یعنی اعضای گنج حضور اگر ویدئو می‌فرستند، حتی مال جوانان عشق را و غیره، آن‌جا می‌گذاریم، البته جوانان عشق کانال خاص خودشان را دارند.



این حسابی که روی صفحه می‌بینید، حساب خانه مولاناست. نان‌پرافیت (non-profit) یعنی غیر انتفاعی است و اگر کسی می‌خواهد کمک کند و از مالیاتش در آمریکا، اروپا یا کانادا می‌تواند کم کند، می‌تواند واریز کند به این حساب ما به او رسید می‌دهیم و آن رسید را می‌تواند به تکسش (tax) یعنی مالیاتش به اصطلاح وارد کند و از تکسش کم کند.



۱۱ - خانم بیننده از مازندران، همراه با صحبت‌های آقای شهبازی

خانم بیننده: سلام. احوال شما آقای شهبازی.

آقای شهبازی: سلام. بفرمایید از کجا زنگ می‌زنید؟

خانم بیننده: خیلی خوشحالم آقای شهبازی.

من از مازندران صحبت می‌کنم. هفت‌هشت‌سالی است برنامه شما را گوش می‌دهم. هول هم شدم!

آقای شهبازی: خُب یک نفس عمیق بکشید.

خانم بیننده: ولی خیلی سال است می‌خواهم تماس بگیرم. اولین بارم است، شد امروز. دیگر هم گفتم هرچه خدا بخواهد

من شروع می‌کنم، ببینم چه می‌شود.

[خنده آقای شهبازی]

خانم بیننده: ولی تماس برقرار شد. لطف خداوند بود. خیلی خوشحالم، خیلی استفاده کردم از برنامه شما. بعد هم در مورد

قانون جبران فقط می‌خواهم بگویم.

من اولین باری که شروع کردم، واقعاً اولین روز گفتم فقط جایی که می‌شود جبران کرد این برنامه، فقط کمکی که می‌شود

کرد به این برنامه. به همه مردم، به همه بچه‌ها، به همه خانواده‌ها.

بعد پول زیادی هم نداشتم. یک روز مادرم تازه فوت کرده بود. بعد خواهرم آمد خانه ما گفت که می‌خواهم نماز و روزه

بدهیم برای مامان.

بعد من گفتم که من قبول می‌کنم. درست است باید به یک آدم نیازمند بدهید. بعضی این کار را می‌کنند برای خرج

زندگی‌شان. شما بدهید، فقط پانصد تومان را بدهید به من.

آن‌ها قبول کردند. بعد من این نماز و روزه را گرفتم. خیلی زیبا بود آن نماز و روزه، خیلی قشنگ بود. من به‌زور روزه

می‌گرفتم یعنی با گرسنگی شدید ولی این روزه زیباترین روزه بود برای من. نه گرسنگی‌ای بود، حتی بعد از افطار من، نماز

را می‌خواندم بعد افطارم را باز می‌کردم. یک ساعت، دو ساعت بعد از روزه احساس گرسنگی نمی‌کردم.

و این پول را به‌اندازه هفت ماه من ریختم توی حساب، بعد از هفت ماه گوش‌کردن. واقعاً دگرگون شدم، دگرگون شدم،

خیلی زیبا بود. دگرگونی را در خودم دیدم، در درون خودم. و خیلی استفاده کردم از آن وقت تا حالا.



فقط می‌خواستم درمورد قانون جبران این را بگویم که حتی پولی ندارید، پولی دستتان نیست حتی به مقدار کم از ده هزار تومان شروع کنید، از هزار تومان شروع کنید، تا نکردید پیشرفت نمی‌کنید، واقعاً نمی‌کنید.

آن هم جبران نکردن از ذهنتان است، می‌خواهید مفت بگیرید، نمی‌شود. ممکن است یک چیزهایی را بگیرید، درک کنید ولی سریع می‌رود از ذهنتان، از دلتان می‌رود.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم بیننده: خیلی تشکر می‌کنم از شما. بیشتر از این وقت شما را نمی‌گیرم. فقط آرزویم بود که این را بگویم به مردم که قانون جبران مالی خیلی مهم است، برای خودمان، نه برای برنامه.

آقای شهبازی: آفرین، آفرین! عالی، عالی! خداحافظی می‌کنم با شما.

خانم بیننده: خیلی ممنون، متشکرم. خیلی خوشحال شدم. ده سال است من ادامه می‌دهم، الآن هم هرچقدر دارم در ماه فقط پنجاه تومان را برای خودم می‌گذارم، پنجاه هزار تومان. هرچقدر دارم را، خودم هم عضو هستم. البته خواهرهایم چند تا هستیم، به یکی می‌سپارم او واریز می‌کند، لطفش را انجام می‌دهد برای من.

آقای شهبازی: آفرین، خواهرهایتان هم گوش می‌کنند به برنامه؟

خانم بیننده: همه ما باهم گوش می‌دهیم، همه ما قانون جبران را انجام می‌دهیم. یکی از آن‌ها نماینده من است.

آقای شهبازی: می‌گویم همه خواهرها گوش می‌کنند؟

خانم بیننده: خواهرهای ما، نه تا خواهر بودیم، یکی از آن‌ها فوت شد. فعلاً پنج نفر از ما گوش می‌کنیم.

آقای شهبازی: خیلی خُب، آفرین، آفرین!

سلام برسونید.

خانم بیننده: پنج نفر از ما گوش می‌کنیم. بعد، از اول هم من شروع کردم این‌ها تشویق شدند، واقعاً تشویق شدند. هفت‌هشت‌سالی است. آن‌ها بیشتر جبران می‌کنند، دست و بالشان بازتر است، بیشتر جبران می‌کنند.

آقای شهبازی: آفرین، آفرین!



عالی، عالی، عالی، آفرین!

خانم بیننده: خیلی ممنون، خیلی ممنون، خیلی خوشحال شدم، خیلی تشکر می‌کنم از شما، خیلی. دردهای من صفر شد، دردی وجود ندارد. با مولانا دردی نمی‌ماند که آدم درد بکشد.

آقای شهبازی: آفرین! وای، وای، وای، ماشاءالله.

خانم بیننده: خیلی، خیلی، خیلی، خیلی آدم باید کم داشته باشد با مولانا، بگویم که با یک شعر مولانا روبراه نشود. ساده بگویم من سواد زیادی ندارم. سوادم سیکل است ولی شعر حفظ می‌کنم، از مهتاب جان یاد گرفتم الآن پیاده‌روی تا خانه. از اول هم می‌کردم ولی الآن غزل‌ها را حفظ می‌کنم. یک برند هم دارم می‌خوانم و خداحافظی می‌کنم.

آقای شهبازی: بفرمایید، بفرمایید.

خانم بیننده:

ای قطره گر آگه شوی، با سیل‌ها همره شوی
سیلت سوی دریا برد، در ره نبینی آفتی
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۴۴۳)

همین یک بیت را تقدیم می‌کنم.

آقای شهبازی: آفرین، آفرین، آفرین!

خانم بیننده: ممنونم، مرسی، خوشحال شدم.

خواهرم هم سلام می‌رسونند. تا حالا زنگ نزدند. یعنی تا حالا، من خیلی گرفتم که بگیرد ولی این‌ها تا حالا نگرفته‌اند. آن‌ها را تشویق‌شان می‌کنم بگیرند، قانون جبران را انجام بدهند.

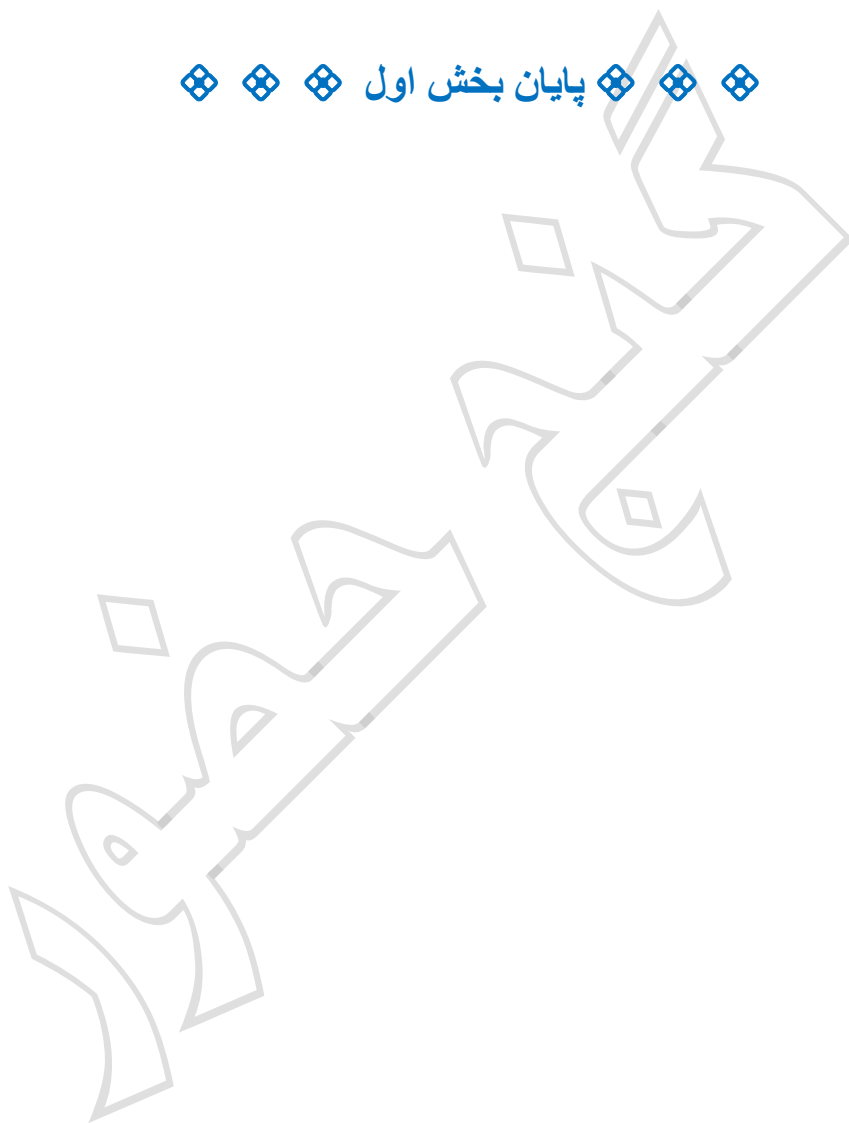
آقای شهبازی: حتماً، حتماً. ممنونم، خداحافظ شما.

خانم بیننده: ممنونم، خداحافظ.



آقای شهبازی: می‌بینید که دوستان جدیدی که تا حالا زنگ نزدند، وقتی زنگ می‌زنند این خیلی خوشایند است و امیدوارم که دوستانی که خیلی زنگ زده‌اند، یک کمی کمتر زنگ بزنند، بگذارند کسانی که تا حالا زنگ نزدند، آن‌ها هم زنگ بزنند تا ما با افراد جدیدی که تا حالا گنج حضور گوش کردند، اصلاً تماسی با ما نداشتند، آشنا بشویم.

❖ ❖ ❖ پایان بخش اول ❖ ❖ ❖





۱۲- خانم اکرم از کرج همراه با صحبت‌های آقای شهبازی

خانم اکرم: سلام، خوب هستید آقای شهبازی؟

آقای شهبازی: سلام علیکم. خوب بله، ممنونم. از کجا زنگ می‌زنید؟

خانم اکرم: زنده باشید ان شاء الله. اکرم هستم از کرج.

آقای شهبازی: بله اکرم خانم، اولین بار است نه، صحبت می‌کنید؟

خانم اکرم: نه آقای شهبازی، من هشت سال است برنامه‌تان را می‌بینم، این بار دوم است. شش سال پیش زنگ زدم.

آقای شهبازی: دوم! خب مثل اولین بار می‌شود. [خنده آقای شهبازی] شش سال است زنگ نزدید.

خانم اکرم: بله تقریباً. زنده باشید ان شاء الله. آقای شهبازی، من بماند که چه فیض‌هایی از برنامه شما بردم نمی‌خواهم وقت برنامه‌تان را زیاد بگیرم، دیشب من برنامه ۹۴۶ شما را گوش می‌دادم، بعد یک باره احساس کردم هرچه رشته بودم پنبه شد. شما در آن برنامه فرمودید که با جوان‌های پانزده‌ساله رفتارتان خوب باشد، یک موقع یک سیلی به آنها زنید، اگر پرخاشگری کردند با قربانت بشوم، فدایت بشوم با آنها رفتار کنید. دیدم متأسفانه این مسئله برای من پیش آمده منتها با بچه خودم نه، با نوهام همچنین مشکلی داشتیم.

پسر من پانزده سال است از همسرش جدا شده، یک دختر هجده‌ساله دارد که منتها پیش مادر بزرگش بوده، حالا آمده بود دو سال بود پیش من بود.

بعد دوسه سال است با من زندگی می‌کند. بعد خیلی با هم تنش داشتیم، خیلی پرخاشگر است حرف گوش نمی‌کرد، فقط سعی می‌کردم سکوت می‌کردم در برابر حرف‌هایش، ولی متأسفانه یک شب بحث بالا گرفت و بعد با پدر بزرگش لفظی بحثش شد. خدای ناکرده دستی چیزی رویش بلند نکرد، ولی لفظی با او برخورد کرد این بچه به او برخورد قهر کرد رفت.

رفت و الآن هم رفته با پدرش دارد زندگی می‌کند. و پدرش این‌همه سال اصلاً مسئولیت گردن نگرفت. پسر من خودم است! ولی دارم می‌گویم مسئولیت گردن نگرفته بچه‌اش را نگهداری کند، این بچه همه‌اش از این‌ور به آن‌ور بود.



حالا می‌خواهم این را به شما بگویم آقای شهبازی، می‌خواهم ببینم من کار اشتباهی کردم؟ من باید این بچه را هرطور بود نگه می‌داشتم؟ یا نه من مسئولیتی در قبالش نداشتم؟ خیلی این مسئله من را اذیت می‌کند از دیشب تا حالا، از شما یک کمکی فقط می‌خواهم.

آقای شهبازی: والله در این‌که شما حالا یک مادر بزرگ هم هستید منبع عشق و برکت باید باشید، دیگر این قانونش است، حالا چه اندازه به‌عنوانِ مادر بزرگ،

خانم اکرم: من همه‌جوره به آن‌ها عشق می‌دهم. من سه تا نوه دارم به همه‌شان عشق می‌دهم، منتهای مراتب با این بچه یک‌خرده خودم هم اعصابم ناراحت است، خودم مریضم جراحی داشتم، خیلی به‌هم ریختم، این است که نتوانستیم زیاد با هم کنار بیاییم متأسفانه.

آقای شهبازی: به‌هرصورت در این، چند سالشان است فرمودید؟

خانم اکرم: هجده سال، دختر هستند.

آقای شهبازی: بله دیگر خب سنی هست که، خب دیگر اگر دختر هم هستند، دیگر باید [خنده آقای شهبازی] مهربان باشید، اصل مهربانی است و فضاگشایی است و، حالا می‌توانید زنگ بزنید با هم آشتی کنید.

خانم اکرم: نه قهر نیستم! میاد، مشکل ندارد! ولی از این‌که از این‌جا رفت خودم ناراحتم.

آقای شهبازی: خب! خب حالا یک، می‌دانید اشکالی ندارد اگر شما حس می‌کنید که باید عذر بخواهید، من البته نباید حرفی بزنم‌ها! ولی شما چون ما با اصول

خانم اکرم: بله ببخشید.

نه، با اصول کار مولانا یک‌ذره آشنا هستم، اصل این است که شما منبع عشق باشید، مهربانی باشید، اصلاً دیگر حرف دیگری نداریم ما.

شما غیر از، کسی که منبع عشق است، مخصوصاً در آن سن و سال خب بچه‌ها در معرض مولانا که نبوده‌اند، شما هم که می‌گویید در معرض مهر و محبت کافی نبودند.



خانم اکرم: بله نبودند.

آقای شهبازی: خب دیگر شما باید ملاحظه کنید این موضوع را.

خانم اکرم: بعد آقای شهبازی ما سندان بالاست، من شصت و پنج سالم است همسرم هفتاد سالش است، با یک جوان جور در نمی‌آید یک جا زندگی کردن، منتها نمی‌دانم اشکال از ما بوده، اشکال از این بچه بوده؟ به هر حال مزاحمتان شدم.

آقای شهبازی: نه، ممنونم. نه،

خانم اکرم: خواستم فقط، آقای شهبازی ببخشید تا یادم نرفته بگویم من قانون جبران را هر ماه رعایت می‌کنم. و بدون این‌که یعنی اگر قرضی داشته باشم نمی‌دهم، ولی این را رعایت می‌کنم.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم اکرم: و این را به شما بگویم که صدچندان برکت به زندگی من آورده این قانون جبران.

آقای شهبازی: آفرین.

خانم اکرم: یعنی می‌خواهم به دوستان بگویم این را حتماً اجرا کنند، حتماً در برنامه زندگی‌شان بگذارند، چون من واقعاً از آن نتیجه دیدم. [صحبت با گریه] خیلی لطف می‌کنید آقای شهبازی. وقتتان را نمی‌گیرم، ممنونم از شما.

آقای شهبازی: خواهش می‌کنم، خیلی ممنون. ان شاء الله موفق باشید، شاد باشید.

خانم اکرم: زنده باشید ان شاء الله آقای شهبازی، متشکرم. خدانگهدار.

آقای شهبازی: خداحافظ شما.



۱۳ - صحبت‌های آقای شهبازی پیرامون رُکو



این شکل‌ها را یک توضیح مختصری بدهم. برای کسانی که در اروپا هستند و آمریکای شمالی هستند یعنی در کانادا و آمریکا هستند، پیشنهاد می‌کنیم که دستگاه رُکو (Roku) را بخرند.



یک دستگاهی‌ست که در آمازون (سایت Amazon) و بَست‌بای (Best Buy) در آمریکا می‌فروشند و فروشگاه‌های الکترونیک. در اروپا هم در مدیامارکت (Media Market) هست یا بقیه فروشگاه‌های مهم الکترونیک، اسمش «رُکو» هست که به این صورت است.



یک دستگاه کوچکی است، پشت تلویزیون شما نصب می‌شود، آن هم ریموتش (کنترل) است. و از طریق اینترنت ما را ببینند و از طریق ماهواره دیگر نبینند. هم تصویرش بهتر است هم مزایای زیادی دارد، همه تلویزیون‌ها را می‌توانید بگیرید. همان‌طور که می‌دانید ما در جی‌ال‌ویز (GLWiz) هم هستیم، رُکو هم هستیم.

رُکو خیلی گسترده هستیم ما. اگر لطف کنید رُکو بخرید و این ماهواره برای آمریکای شمالی، همچنین ماهواره برای اروپا به‌زودی قطع خواهد شد. پس بنابراین بهتر است رُکو رو بخرید و پشت تلویزیونتان نصب کنید.



و همین‌طور اپلیکیشن موبایل گنج حضور هست، اگر آیفون (Iphone) دارید یا اندروید دارید مثل مثلاً تلفن‌های سامسونگ (Samsung) و فلان، می‌توانید اپلیکیشن موبایل ما را که اسمش (Ganj e Hozour 2) هست، بزرگ‌تر کنیم، می‌بینید: Ganj e Hozour 2 (گنج حضور ۲)

می‌توانید دانلود کنید از طریق اپلیکیشن ببینید یا وبسایت ما بروید ParvizShahbazi.com. یا گوشه سمت چپ پایین [تصویر] می‌بینید که آن روکو مثل قوطی کبریت نصب شده پشت تلویزیون. گوشه سمت راست پایین [تصویر] هم می‌دانید آن روکو و ریموت را نشان می‌دهد. می‌خواستم فقط این را ببینید.



این هم دوباره [در تصویر] نصب روکو پشت تلویزیون هست. و همین‌طور که نوشته این‌ها هیچ مربوط به ایران نیست، مربوط به آمریکای شمالی و اروپاست. ماهواره در ایران همین‌طور ادامه خواهد داشت.

پس کسانی که در ایران هستند به‌هیچ‌وجه نگران ماهواره نباشند و زنگ نزنند سؤال کنند، به ایران اصلاً مربوط نیست، مربوط است به جاهایی که اینترنت قوی است مثل اروپا و آمریکای شمالی.



۱۴ - خانم اکرم از تهران

خانم اکرم: سلام آقای شهبازی، خوب هستید؟ سلامتید؟

آقای شهبازی: سلام علیکم. خوب بله، ممنونم.

خانم اکرم: [صحبت با گریه] آقای شهبازی من خیلی خوشحال شدم صدای شما را شنیدم. من اکرم هستم از تهران زنگ می‌زنم آقای شهبازی.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم اکرم: اصلاً فکرش را نمی‌کردم آقای شهبازی بتوانم تماس بگیرم. چقدر خوشحال شدم آقای شهبازی صدایتان را شنیدم.

آقای شهبازی: ممنونم، لطف دارید.

خانم اکرم: آقای شهبازی من یک سال است برنامه شما را نگاه می‌کنم. خیلی تغییر کردم آقای شهبازی. خیلی از شما ممنونم.

تقریباً یک سری از شعرهای مولانا را حفظ کردم آقای شهبازی. شب‌ها موقع خواب این شعرها را می‌خوانم، روزها کار می‌کنم این شعرهای آقای مولانا را می‌خوانم. همه‌اش خدا را شکر می‌کنم آقای شهبازی، سجده شکر به‌جا می‌آورم.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم اکرم: اما یک دختری دارم خیلی بی‌حوصله، خیلی عصبانی، همه‌اش او را نصیحت می‌کنم. این‌ها را می‌دهم به او می‌گویم این شعرهای مولانا را بخوان من نتیجه دیدم.

خیلی خوشحالم با این برنامه شما آشنا شدم، البته توسط خواهرم. خیلی ایشان را هم دعا می‌کنم می‌گویم خدا خیرش بدهد که من را با این برنامه شما آشنا کرد.

آقای شهبازی: آفرین.



خانم اکرم: واقعاً از شما ممنونم آقای شهبازی. یک سال است دارم این برنامه را نگاه می‌کنم.

آقای شهبازی: آفرین.

خانم اکرم: من هم خیلی، من آدم صبوری بودم، اما الآن خیلی به قول حرف‌های شما نگران هیچ چیز نیستم آقای شهبازی، همه‌اش شکرگزاری می‌کنم، سجده شکر به جا می‌آورم. اصلاً فکرش را نمی‌کردم بتوانم با شما تماس بگیرم، خیلی خوشحالم.

این‌ها لطف خدا بود آقای شهبازی که من بتوانم با شما تماس بگیرم. خیلی از شما سپاس‌گزارم، یک دنیا از شما سپاس‌گزارم آقای شهبازی.

آقای شهبازی: خواهش می‌کنم. عالی، عالی.

خانم اکرم: ان شاء الله خداوند عمر باعزت به شما بدهد.

آقای شهبازی: ممنونم، ممنونم.

خانم اکرم: یک دانه از شعرهای مولانا را برای شما بخوانم، همین دو بیتی که حفظ کردم را.

آقای شهبازی: بفرمایید، بله، بله.

خانم اکرم:

انصِتُوا را گوش کن، خاموش باش
چون زبان حق نگشتی، گوش باش
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۴۵۶)

این عدم خود چه مبارک جایست
که مددهای وجود از عدمست
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۳۵)

خیلی شعرهایش را تقریباً، بد نیست آقای شهبازی یک سری شعرها را یاد گرفتم حفظ کردم. صبح که بیدار می‌شوم خدا را شکر می‌کنم همین‌ها را می‌خوانم آقای شهبازی.



آقای شهبازی: آفرین، آفرین.

خانم اکرم: یک دنیا از شما ممنون.

آقای شهبازی: عالی، عالی.

خانم اکرم: آقای شهبازی یک معجزه بود از طرف خداوند که این برقرار شد ارتباط من که توانستم با شما تماس بگیرم. از شما خیلی ممنونم آقای شهبازی.

آقای شهبازی: خواهش می‌کنم. عالی، عالی. ممنونم. پس با شما خداحافظی می‌کنم.

خانم اکرم: سلامت باشید. قانون جبران هم رعایت می‌کنم آقای شهبازی.

آقای شهبازی: آفرین، آفرین.

خانم اکرم: خیلی از شما ممنونم. دست شما را می‌بوسم آقای شهبازی، خداوند عمر باعزت به شما بدهد ان شاءالله. خیلی ممنونم خیلی تشکر آقای شهبازی.

آقای شهبازی: لطف دارید. به همچنین، به همچنین. ممنونم. خداحافظ شما.



۱۵ - صحبت‌های آقای شهبازی پیرامون تأثیر آموزه‌های مولانا بر سبک زندگی

خب این صحبت‌ها همه نشان قدرشناسی شماست از مولانا. چقدر خوب است! چقدر خوب است! شما چون قدر این دانش را فهمیدید، به کار خواهید بُرد! خدا را شکر که ارزشش را فهمیدید. به کار بردید نتیجه گرفتید.

دوستان، خانم‌ها، آقایان! سبک زندگی آدم عوض می‌شود. یک سال اگر به برنامه گوش بدهید و شعرهای مولانا را تکرار کنید خواهید دید که سبک زندگی‌تان، رفتارهایتان، فکرها، حالتان عوض شد. یک دفعه می‌بینید که دیگر نگران نیستید، مضطرب نیستید، نمی‌لرزید. این ترس و این خشم را ارتعاش نمی‌کنید، در خودتان تجربه نمی‌کنید، به دیگران نمی‌دهید. مخصوصاً در خانواده! مخصوصاً در خانواده.

در خانواده اگر اعضای خانواده به ترس مرتعش نشوند، به اضطراب مرتعش نشوند، با شعرهای مولانا یک مقدار ثبات و پایداری ایجاد کنند، حضور ایجاد کنند، آن خانواده گرم می‌شود. آن خانواده یک جوری می‌شود که اعضای خانواده زودی می‌خواهند برسند به خانواده مادرشان را ببینند، پدرشان را ببینند، پدر و مادر می‌خواهند بچه‌هایشان را ببینند، بچه‌ها می‌خواهند همدیگر را ببینند؛ برای این‌که کانون گرم عشق است.

این دست ماست. الآن با این دانش، دانش مال من نیست، دانش مال همه‌مان است. و ما الآن این شعرها را روی صفحه نوشتیم و شما به‌طور معجزه‌آسا یاد گرفتید و قدرش را می‌دانید، به کار می‌برید و عوض می‌شوید. بهتر از این نمی‌شود.

من زمین تا آسمان [خنده آقای شهبازی] از شما راضی هستم. وقتی صحبت قانون جبران می‌کنم فکر نکنید من ناراضی هستم. برای من اصلاً مهم نیست شما قانون جبران مادی را انجام بدهید! من دنبال قانون جبران معنوی هستم، دنبال اثرگذاری این ابیات هستم در شما.

و آن را هم اصرار ندارم، می‌دانم دست من نیست دست قضا و کُن‌فکان است، ولی خداوند دارد کمک می‌کند. می‌بینید شوق این ابیات را در شما به وجود آورده، در من هم به وجود آورده. من می‌دانید هفتادوشش سالم است الآن، و الآن این برنامه را گاهی اوقات هشت ساعت طول می‌کشد برایتان اجرا می‌کنم، خب من هم خدا را شکر می‌کنم که می‌توانم این کار را بکنم.

و چجوری این کار را انجام بدهم. توجه کنید! این هم یک تجربه عالی است که شما می‌بینید جلوی چشمانتان است! تکرار این ابیات در طول برنامه انرژی ایجاد می‌کند و من با آن انرژی جلو می‌روم. الآن پس از هشت ساعت برنامه من خسته نیستم! می‌توانم چهارپنج ساعت هم ادامه بدهم. انرژی دارم الآن، چرا؟



این ابیات را که روی صفحه می‌نویسم الآن، خودم هم می‌خوانم خوب، جلوی چشم من است. شما نمی‌بینید ولی جلوی چشم من یک تلویزیون هست این‌ها آن‌جا ظاهر می‌شود من هم می‌بینم.

وقتی این‌ها را می‌بینم می‌خوانم در ذهنم، انرژی ایجاد می‌شود. انرژی سازنده، یک نیروی محرکه ایجاد می‌شود در انسان، در آن فضای گشوده شده. در نتیجه این نیروی محرکه ما را جلو می‌برد.

در شما هم همین‌طور. یک خانمی زنگ زده بودند گفتند هفتصد بیت در روز می‌خوانند، این هفتصد بیت می‌دانید چه انرژی در آدم می‌تواند ایجاد کند؟! چه تغییری می‌تواند در انسان انجام بدهد؟! یک‌ریزه، هر کدام یک‌ریزه خم می‌کند آدم را.

دیدید می‌روید ورزش یوگا، ورزش یوگا باید خم بشوی، باید انعطاف‌پذیر باشی، ولی هر دفعه یک‌ریزه بیشتر آدم خم می‌شود. در طول زمان می‌بینی که بدن انعطاف‌پذیر شده! و باز می‌شود.

هفتصد بیت، هر کدام یک‌ریزه اثر دارد، در روز. شما حساب کنید در ماه چقدر اثر دارد؟ در سال چقدر اثر دارد؟ در نتیجه آدم عوض می‌شود.



۱۶ - خانم بیننده

خانم بیننده: الو، سلام.

آقای شهبازی: سلام علیکم، بله بفرمایید.

خانم بیننده: واقعاً شگفت‌زده‌ام، انتظار نداشتم مثل همه. من شش سال است که برنامه شما را گوش می‌دهم و از سال ۹۵. خیلی حرف‌ها دارم به شما بگویم، خیلی، ولی نمی‌دانم بعد از این گفتنی‌های شش سال را چجوری در ظرف این مدت کوتاه بتوانم بگنجانم.

خواهرزاده‌ام خیلی به من اصرار کرد که با شما تماس بگیرم. به‌رحال امروز، از می‌گویند تعارف کم کن و بر مبلغ افزا [خنده بیننده] سعی می‌کنم زیاد حرف‌های اصلی‌ام را بزنم.

می‌خواستم خیلی چیزهایی را انتخاب کرده بودم بگویم. فکر کردم از گذشته صحبت نکنم مثل آن داستان مولانا که یک یاری، خیلی معشوقی منتظر بود آخرش می‌آید یک شب، هی می‌خواهد نامه‌های گذشته را بخواند، گفتم این کار را نکنم.

من امروز دقیقاً مثل دوستانی که می‌گویند صبح‌ها، من هم شب‌ها یک بیتی را انتخاب می‌کنم با ابیات مولانا، یک چیزی که خیلی احساس می‌کنم روی من کار می‌کند با آن می‌خواهم و صبح‌ها با یک بیتی که نمی‌دانم به من خودش الهام می‌شود از قبل یا در برنامه شما شنیدم، با آن بیدار می‌شوم و به همان منوال.

مثل آن خانوم نیستم که هفتصد بار، هفتصد مصرع یا بیت را حفظ کرده باشم، شاید هم باشد نمی‌دانم نشمردم در طی این چندین سال، ولی فکر می‌کنم بعضی وقت‌ها بشود که من در روز حتی یک مصرع را شاید هفتصد بار مثل یک ذکر برای خودم تکرار می‌کنم.

امروز و از دیروز شاید بتوانم بگویم، دو روز است من به این بیت دارم زندگی می‌کنم:

این حروفِ حال‌هات از نسخِ اوست
عزم و فسخت هم ز عزم و فسّخِ اوست
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۸۱)

نسخ: نسخه‌برداری از روی کتاب، نوشتن



یکی این، یکی:

خفته آن باشد که او از هر خیال دارد اومید و کند با او مقال

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۱۳)

مقال: گفت و گو

مدام دارم روی این فکر می‌کنم که هر لحظه فکر، البته هر لحظه که اغراق است من بگویم ناظر هستم، که خود این ناظر بودن من هم یک داستانی دارد. من پیش از این که ناظر باشم یک مبصر بسیار عصبانی و سخت‌گیرم و این من را تقریباً نه ماهی از برنامه شما جدا کرد، این مبصر سخت‌گیر.

حالا آن هم نمی‌خواهم به آن، الآن وقت برنامه را بگیرم چون می‌دانم دوستانی که پشت خط هستند خیلی اذیت می‌شوند.

بعد این دو بیت به این ترتیب روی خودم با آن کار می‌کنم که مدام هر فکری یا احساساتی که به من وارد می‌شود، می‌گویم این‌ها همه نوشته‌های خداست، نسخه خداست، از نسخ خداست. و اگر تصمیم می‌گیرم یعنی همین الآن که نشستم اگر دستم را دراز می‌کنم، چه می‌دانم الان می‌خواهم به یکی زنگ بزنم یا یک لیوان چایی بخورم، می‌گویم این عزم و فسخت هم از عزم و فسخ خداوند است.

و همین‌طور برای این که مبصر وحشتناک خودم را که خیلی سخت‌گیر است، مدام به من ایراد می‌گیرد که تو خجالت نمی‌کشی هنوز هم بعد از این همه مولانا خواندن، با حافظ رفاقت کردن، هنوز هم کینه داری، هنوز هم هویتی‌های دیرینه داری، چرا تو این قدر زمین می‌خوری؟ چرا این قدر پایت می‌لغزد؟ مثل آن قضیه آن آستر و یا که همه‌اش آن زمین می‌خورد، این مبصر را من الآن، در این بیت را، تازه برایم جا افتاده در سه‌چهار روز گذشته که:

ناتراشیده همی باید جذوع تا دروگر اصل سازد یا فروع

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۰۶)

جذوع: جمع جذع به معنی تنه درخت خرما

امروز هم اتفاقا سر این تلفنها هم هی بیت حافظ به من می گفت که:

دولت آن است که بی خون دل آید به کنار
ور نه با سعی و عمل باغ جنان این همه نیست
(حافظ، دیوان غزلیات، غزل ۷۴)

آقای شهبازی: من عرضی ندارم ولی خب سعی کنید به این مبصر بگوئید زیاد سخت نگیرد به شما. [خنده آقای شهبازی]



چون من، نمی‌دانم غربی‌ها به آن می‌گویند، در روان‌شناسی غربی می‌گویند: سوپر ایگو (super-ego). این من خیلی رویش کار می‌کردم چون فکر می‌کردم طبق آن روان‌شناسی غربی که خیلی هم من یک مقطعی در گذشته می‌خواندم و به آن‌ها هم پایبند بودم، از آبراهام مزلو (Abraham Maslow)، نمی‌دانم این‌ها همه، کلی این‌ها وقت من را تلف کردند. [خنده بیننده]

ولی فکر می‌کردم سوپر ایگو چیز خوبی است، آن اخلاقیات خیلی چیز خوبی است ولی من را تبدیل به یک انسان بسیار، شاید بگویم در خیلی جهات کامل، اخلاق‌گرا، منظم، بسیار ساعی، راستگو، درستکار، ولی همه این‌ها یک من‌ذهنی هم کنارش بگذارد.

یک من‌ذهنی درستکار، راستگو، خیلی دلسوز، خیلی صادق، ولی چه فایده؟ در عین حال متکبر، چرا؟ چون دیگران را به‌خاطر این‌که راست نمی‌گویند و از هوش کافی برخوردار نیستند که بدانند که راستگویی چقدر به نفعشان است، تحقیر می‌کنم، هنوز هم. این شهادت را باید داشته باشم که بگویم.

متأسفانه این تکبر و تفرعنی را در من ایجاد می‌کند که هم به خودم خیلی سخت می‌گیرد الآن، هم به دیگران باز. البته الآن دیگر به دیگران این حالت را ندارم. رواداری‌ام به دیگران خیلی زیاد شده به کمک آموزه‌های شما. که واقعاً نمی‌توانم هر چقدر تشکر کنم از شما کم است.

نمی‌توانم بگویم چقدر در روابط من تأثیر داشته، اگرچه که هنوز میل به راهنمایی کردن و شهوت تعلیم در من خیلی قوی است، خصوصاً به بچه‌های کوچک‌تر خانواده و این‌ها.

که حالا مجبور شدم به‌خاطر این‌که خیلی این شهوت در من قوی است، پرهیز کنم. ارتباط‌هایم با آن‌ها کمتر شده. و این هم باز برای من یک جایی شک و تردید است، نمی‌دانم کار درستی می‌کنم؟ آیا قطع کردن با آدم‌ها کار به‌جایی است؟

دیگر من وقت شما را نمی‌گیرم. باز هم از حضورتان خیلی تشکر می‌کنم و امیدوارم که به‌طریقی که زندگی خودش می‌داند سپاسگزاری و عمق احساسات قلبی ما را به شما نشان بدهد.

آقای شهبازی: ممنونم، خیلی لطف فرمودید، موفق باشید. خدا حافظ شما.

خانم بیننده: خواهش می‌کنم، همچنین. خیلی ممنونم، متشکرم. خدا حافظتان.



۱۷ - صحبت‌های آقای شهبازی پیرامون مهربانی و سخت‌گیری

یکی از خاصیت‌های این فضای گشوده‌شده مهربانی است و مهربانی به خود ما هم درواقع رواست.

سخت‌گیری و تعصب خامی است
تا جَنینی، کار، خون‌آشامی است
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۹۷)

یعنی نباید سخت‌گیر باشیم.

«سخت می‌گیرد جهان بر مردمان سخت‌کوش»

(حافظ، دیوان غزلیات، غزل ۲۸۶)

شما که حافظ‌خوان هستید می‌دانید که جهان را اگر سخت بگیری جهان هم به ما سخت می‌گیرد. «سخت می‌گیرد جهان بر مردمان سخت‌کوش».

سخت نباید گرفت. یکی از خاصیت‌های فضاگشایی آسان‌گیری است، انعطاف است، مهربانی به خود و دیگران. تا به خودمان مهربان نباشیم، قدر خودمان را ندانیم نمی‌توانیم به دیگران مهربان باشیم و قدر دیگران را بدانیم.



۱۸ - خانم مریم از فولادشهر اصفهان

خانم مریم: با سلام و عرض ادب و احترام خدمت شما استاد عزیز و بینندگان گنج حضور. با اجازه‌تان استاد یک تجربه داشتم در این چند سالی که برنامه را تماشا می‌کنم در اختیارتان قرار می‌دهم. با اجازه.

با غزل شماره ۲۱۵۲ از برنامه امروز شروع می‌کنم.

سخت خوش است چشم تو و آن رخ گلفشان تو
دوش چه خورده‌ای دلا؟ راست بگو به جان تو

فتنه‌گر است نام تو، پُرشکر است دام تو
با طرب است جام تو، با نمک است نان تو

(مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۵۲)

این‌که در مسیر عدم صبر آن‌قدر ارزشمند است که میوه به‌بار می‌آورد و میوه آن به خود آمدن و محقق شدن و تشخیص و شناسایی به‌موقع داشتن است. و فقط خود را شناختن و فقط روی خودمان متمرکز شدن است تا نه‌تنها ما بلکه دیگران هم تأثیر می‌گیرند.

استاد جان یکی از همانیدگی‌هایم با من‌ذهنی پرخوری بود، ولی به لطف برنامه الآن سه ماه و نیم است که با مدیریت و کار کردن روی خودم توانستم روی این نقص کار کنم و متوجه شدم که برای راه خدا با این فیزیک سنگین و پر از آلودگی نمی‌توانستم خودم را بشناسم.

خدا را شکر استاد جان با کمک برنامه شما می‌توانم صادقانه با اعترافاتی که کردم و قبول کردم که مشکل از سمت خودم است نه از دیگران، توانستم بیست‌وشش کیلو از وزنم را پایین بیاورم.

آقای شهبازی: ماشاءالله، به! خانم.

خانم مریم: واقعاً صادقانه استاد وزنی که با من‌ذهنی از حرف خودش کوتاه نمی‌آمد و این‌قدر «مَن مَن» می‌کرد و پر از خودخواهی و خودنمایی، و این‌که قبول نمی‌کردم. و یک جاهایی اگر یک فردی به من می‌گفت که چقدر چاقی، خب نودوچهار کیلو بودم استاد، به من‌ذهنی‌ام برمی‌خورد.



و این‌که این قدر به هم می‌ریختم و این‌که اصلاً بلد نبودم برای خودم زندگی کنم و وقتی که عیبم را به من می‌گفتند، خیلی دگرگون می‌شدم چون که بیشتر دنبال تأیید بودم، دنبال توجه و تمجید دیگران بودم و برایم مهم بود که من ذهنی یک‌جورهایی تأیید و توجه را به من بدهد.

تا این‌که به خودم آمدم. و کم‌کم خب پیاده‌روی می‌کنم، الآن واقعاً صادقانه روز دوشنبه، سه ماه و نیم است که اصلاً دیگر لب به نان و برنج نزده‌ام. یک‌جورهایی نان و برنج را دیدم دیگر بدنم نیاز ندارد، این قدر پرخوری می‌کردم آن هم با من‌ذهنی. و خب خدا را شکر متوجه شدم که برای مسیر معنوی با این فیزیک سنگین واقعاً نمی‌توانستم با این همه آلودگی حرکت کنم.

و خدا را شکر من این را معجزه برنامه گنج حضور و این‌که شما عزیز بزرگوار با فرمایشات گران‌بهایتان که همیشه کمکم دادید و هنوز هم دارم از شما کمک می‌گیرم و ادامه می‌دهم و خدا را شکر روزبه‌روز دارم بهتر می‌شوم.

و این که دوست داشتم این را با برنامه به اشتراک بگذارم، معجزه‌ای که از برنامه گنج حضور دارم.

و آیه قشنگ قرآن:

«وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنُظَرِهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ»

«و ما این‌همه مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم. ولیکن به‌جز مردم آگاه کسی تعقل در آن‌ها نخواهد کرد.»

(قرآن کریم، سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۴۳)

این که خب محقق بودم، حتی آیات قرآن هم نیاز به کشف رمز داشت و آمدم و صادقانه این‌همه سالی که صرف تغییر مردم می‌کردم، با دل‌سوزی‌ای که با من‌ذهنی داشتم امروز آن وقت را صرف خودم می‌کنم. صرف تغییر خودم می‌کنم و واقعاً نتیجه گرفته‌ام.

آقای شهبازی: آفرین.

خانم مریم:

من ذره بدم ز کوه بیشم کردی
پس مانده بدم از همه پیشم کردی

درمان دل خراب و ریشم کردی
سر‌مستک و دست‌ک‌زن خویشم کردی
(مولوی، دیوان شمس، رباعی ۱۹۶۵)



با صبر، شکر و به مقام رضا رسیدن و این دل پر از خرابی و همانیدگی با من‌ذهنی را آزاد کردم با کمک برنامه، جناب مولانا، استاد عشق. درمان شدم، مست زندگی شدم، تبدیل شدن را درواقع با عشق تقدیم کرد، چون درد همانیدگی‌ها به سَتوهم آورده بود. و خب واقعاً داشتم اذیت می‌شدم که برنامه شد عامل خیر. و این‌که:

گر چه من خود ز عدم دل‌خوش و خرم زادم عشق آموخت مرا شکل دگر خندیدن (مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۹۸۹)

قبلاً شادی من با من‌ذهنی بود و شادی با من‌ذهنی و چیزهای دنیوی هرگز قابل قیاس با شادی عدم نیست. چون آن مقطعی است، واقعاً گذرا بود و بستگی به چیزهای بیرونی‌اش با ذهن بود، با من‌ذهنی بود با همانیدگی‌هایم بود، ولی الآن خدا را شکر اگر شاد هم هستم، با کمک برنامه هست، با اشعار جناب مولانا.

استاد جان هر ابیاتی که می‌خوانم واقعاً از درون شاد می‌شوم و این شادی واقعاً نمی‌دانم اصلاً نمی‌شود با هیچ‌چیزی در دنیا قیاسش کرد. و آن شادی بی‌سبب است که عشق برنامه هست، عشق شما استاد نازنین است و ابدی و ازلی است.

و واقعاً جا دارد از شما تشکر کنم که این واقعاً نمی‌دانم اسمش را چه بگذارم، اصلاً نمی‌شود با زبان و کلام بیان‌ش کرد، ولی این عشق را از جانب شما من دارم که الآن این شادی را دارم و حالم خوب است. و خدا را شکر آرامش دارم. الآن حالم بسته به دیگران نیست، بسته به همانیدگی‌های بیرون نیست و از درون شاد می‌شوم و اشعار جناب مولانا واقعاً حالم را خوب می‌کند. و از شما تشکر می‌کنم، وقت برنامه را بیشتر از این نمی‌گیرم، ممنونم.

آقای شهبازی: آفرین، آفرین. عالی، عالی. خداحافظ.



شراب تلخ می‌خواهم که مردافکن بُود زورش که تا یک دم بیاسایم ز دنیا و شر و شورش (حافظ، دیوان غزلیات، غزل ۲۷۸)

سلام آقای شهبازی.

آقای شهبازی: سلام علیکم.

آقای بیننده: کاری که برنامه شما با من کرد همین شراب تلخ بود که تلخی‌اش را به جان خریدم و بعد مستی‌اش زد بالا.

آقای شهبازی: آفرین.

من حدوداً یازده سال است که به برنامه شما گوش می‌کنم. البته از همان بیست و دو سال پیش که فکر می‌کنم در برنامه آقای شبخیز برنامه اجرا می‌کردید، از آن موقع من برنامه شما را نگاه می‌کردم، منتها تک‌وتوک.

خب در اوج جوانی و در اوج موفقیت و زندگی خوب و آن سرمستی من‌ذهنی را داشتم، ولی باز علاقه داشتم به شما با طرز دیدتان به جهان. منتها باز متوجه نمی‌شدم.

یازده سال پیش طی مشکلاتی که برای من پیش آمد خیلی اتفاقی با برنامه شما آشنا شدم. بعد طوری روی من تأثیر گذاشت که من سه روز از خانه بیرون نیامدم. سه روز بیست و چهار ساعت برنامه شما را نگاه می‌کردم و متوجه شدم که هرچه می‌گویید دارید زندگی من را می‌گویید.

به یک سال نکشید که همه‌چیز عوض شد، دوباره تمام موفقیت‌ها برگشت، همه‌چیز خوب، همه‌چیز عالی، شادی بی‌سبب، ولی امان از دست این من‌ذهنی! دوباره من را دور کرد از برنامه شما.

اول یک چیزی راجع به قانون جبران بگویم، فراموش نکنم. من از ماه اولی که برنامه شما را دیدم، قانون جبران را رعایت کردم. حتی به مدت هفت هشت سال که دوباره من‌ذهنی من را ربود حتی یک ماه هم نشد که قانون جبران را رعایت نکنم.



با این‌که به برنامه نگاه نمی‌کردم. شاید هرازگاهی که حالم بد می‌شد نیم ساعت یک ساعت نگاه می‌کردم حالم خوب می‌شد می‌رفتم دنبال زندگی‌ام. ولی قانون جبران را رعایت می‌کردم.

تا این یکی دو ماه اخیر که دیگر واقعاً خیلی حالم بد بود، من فکر می‌کنم آن قانون جبران باعث شد که من کلاً از این برنامه ن‌کندم و احساس تعلق می‌کردم به این برنامه.

آقای شهبازی: آفرین، آفرین.

آقای بیننده: دوباره شروع کردم به نگاه کردن و جایی بود که شما فرمودید که، فکر می‌کنم برنامه قبلی‌تان بود، که کل این دنیا به اندازه پَرِ پشه‌ای ارزش ندارد.

چنان این حرف شما من را زنده کرد اصلاً همان تبدیلی که می‌گویید، با همان نیم‌بیت من تبدیل شدم. چنان رها شدم از این دنیا که الان کلاً هرچه می‌بینم، دوستان می‌آیند صحبت می‌کنند من اشکم درمی‌آید، آن اشک شوق است.

واقعاً لطیف شدم، دوباره عین ده سال پیش. حالم خوب است، همه را دوست دارم، دوست دارم به همه محبت کنم. هیچ‌چیز این دنیا برایم ارزش ندارد. هر اتفاقی سر راهم می‌افتد دوست دارم، همه را به فال نیک می‌گیرم. و احساس می‌کنم که خدا دوباره رو به من کرده.

واقعاً تمام این‌ها را مدیون برنامه شما هستیم. از صمیم قلب از شما از خدای بزرگ که این توانایی را به شما بخشید که بتوانید به ما ایرانی‌ها و کلاً دردمندان جهان کمک کنید. ما را به راه راست هدایت کنید.

آقای شهبازی: خواهش می‌کنم، لطف دارید.

تشکر می‌کنم. از تمام دست‌اندرکاران این برنامه تشکر می‌کنم. از خانواده شما تشکر می‌کنم. از خود شما بسیار تشکر می‌کنم. از جناب مولانا تشکر می‌کنم.

آقای بیننده: من شاید [صدا قطع شد.]. ولی این برنامه شما را که نگاه می‌کنم، لذتش را، ارزش نیم ساعت نگاه کردنش از آن زیارت آرامگاه مولانا برای من بیشتر است. واقعاً ذوق دارم به برنامه شما.

امیدوارم این ذوق را همیشه داشته باشم. هیچ موقع از دست ندهم. و می‌دانم دست خودم است، باید تمرین کنم، متعهد باشم. پرهیز کنم. پرهیز خیلی مهم است در این برنامه، واقعاً مهم است.



شکرگزار باشم. من شکرگزاری را نمی‌دانستم، فقط می‌گفتم خدایا شکرت. ولی نه! الآن شکر می‌کنم حس می‌کنم تک‌تک سلول‌های بدنم دارد شکرگزاری می‌کند، فقط من نیستم، فقط زبان نیست. با هر شکری که به خدا می‌گویم چنان حال خوب می‌شود، چنان از این رو به آن رو می‌شوم که وصف‌ناپذیر است.

چه می‌توانم بگویم آقای شهبازی؟ واقعاً تشکر می‌کنم از شما، خیلی پیشرفت کردم. [صدا قطع شد.] دوستان دیگرمان.

آدم عصبانی، ستیزه‌جو، مغرور، نمی‌دانم از همه‌چیز دیگر، نمی‌دانم هیکلم، صورتم، پولم، حرف زدنم، همه این‌ها باعث غرور من شده بود ولی شما من را تغییر دادید، شما من را تبدیل کردید به یک ذره.

که الآن جلوی بچه‌ام اول سعی می‌کنم من سلام کنم، احترام بگذارم و همه را بزرگ می‌دانم، همه را خدا می‌دانم، همه را از جنس خدا می‌دانم و خودم را کوچک‌تر از همه می‌دانم. خیلی ممنونم از شما.

آقای شهبازی: عالی، عالی! خیلی زیبا، آفرین!

آقای بیننده: دیگر نمی‌توانم صحبت کنم، اشک شوق است جناب شهبازی. خدانگهدارتان باشد.

آقای شهبازی: ممنونم، ممنونم! خداحافظ، خواهش می‌کنم.

❖ ❖ ❖ پایان بخش دوم ❖ ❖ ❖